تذکراین کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکة الامامین الحسنین عليهما‌السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

پيامبر امي نام کتاب: پيامبر امي

نام نويسنده: استاد شهيد مرتضي مطهري

بسم الله الرحمن الرحيم

## مقدمه

كتاب حاضر در اصل مقاله ای بوده است به قلم متفكر شهيد استاد مرتضی مطهری كه در سال 1347 هجری شمسی برابر با 1387 هجری قمری در كتاب (محمد صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خاتم پيامبران) - كه به مناسبت آغاز پانزدهمين قرن بعثت از سوی مؤسسه حسينيه ارشاد منتشر شد - به چاپ رسيد و پس از آن و در زمان حيات استاد شهيد نيز به صورت رساله ای كوچك به زينت طبع مزين گرديد و اكنون با حروفچينی جديد و اعراب گذاری جملات عربی و با فهرستهای مختلف به چاپ می رسد، باشد كه توصيه امام راحل عزيزمان مبنی بر زنده نگاه داشتن آثار آن متفكر گرانقدر عملی گردد و همچنين با رفع شبهات القاء شده در اطراف زندگانی رسول اكرم صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و با بينشی هر چه روشن تر نسبت به مكتب اسلام در راه اهداف مقدس اين آخرين پيام الهی گام برداريم.

يازدهم ارديبهشت 1369

شورای نظارت بر نشر آثاراستاد شهيد مطهری

## رسول درس ناخوانده

يكی از نكات روشن زندگی رسول اكرم صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اين است كه درس ناخوانده و مكتب ناديده بوده است نزد هيچ معلمی نياموخته و با هيچ نوشته و دفتر و كتابی آشنا نبوده است.

احدی از مورخان، مسلمان يا غير مسلمان، مدعی نشده است كه آن حضرت در دوران كودكی يا جوانی، چه رسد به دوران كهولت و پيری كه دوره رسالت است، نزد كسی خواندن يا نوشتن آموخته است، و همچنين احدی ادعا نكرده و موردی را نشان نداده است كه آن حضرت قبل از دوران رسالت يك سطر خوانده و يا يك كلمه نوشته است.

مردم عرب، بالاخص عرب حجاز، در آن عصر و عهد به طور كلی مردمی بی سواد بودند. افرادی از آنها كه می توانستند بخوانند و بنويسند انگشت شمار و انگشت نما بودند. عادتا ممكن نيست كه شخصی در آن محيط، اين فن را بياموزد و در ميان مردم به اين صفت معروف نشود.

چنانكه می دانيم - و بعدا درباره اين مطلب بحث خواهيم كرد - مخالفان پيغمبر اكرم در آن تاريخ او را به اخذ مطالب از افواه ديگران متهم كردند، ولی به اين جهت متهم نكردند كه چون با سواد است و خواندن و نوشتن می داند كتابهايی نزد خود دارد و مطالبی كه میآورد از آن كتابها استفاده كرده است.

اگر پيغمبر كوچكترين آشنايی با خواندن و نوشتن می داشت قطعا مورد اين اتهام واقع می شد.

## اعترافات ديگران

خاور شناسان نيز كه با ديده انتقاد به تاريخ اسلامی می نگرند كوچكترين نشانه ای بر سابقه خواندن و نوشتن رسول اكرم نيافته، اعتراف كرده اند كه او مردی درس ناخوانده بود و از ميان ملتی درس ناخوانده برخاست. كارلايل در كتاب معروف الابطال می گويد:

(يك چيز را نبايد فراموش كنيم و آن اينكه محمد هيچ درسی از هيچ استادی نياموخته است، صنعت خط تازه در ميان مردم عرب پيدا شده بود.

به عقيده من حقيقت اين است كه محمد با خط و خواندن آشنا نبود، جز زندگی صحرا چيزی نياموخته بود).

### ويل دورانت

در تاريخ تمدن می گويد: (ظاهرا هيچ كس در اين فكر نبود كه وی (رسول اكرم) را نوشتن و خواندن آموزد.

در آن موقع هنر نوشتن و خواندن به نظر عربان اهميتی نداشت ء به همين جهت در قبيله قريش بيش از هفده تن خواندن و نوشتن نمی دانستند. معلوم نيست كه محمد شخصا چيزی نوشته باشد. از پس پيمبری كاتب مخصوص داشت. معذلك معروف ترين و بليغ ترين كتاب زبان عربی به زبان وی جاری شد و دقايق امور را بهتر از مردم تعليم داده شناخت) (1).

### جان ديون پورت

در كتاب عذر تقصير به پيشگاه محمد و قرآن می گويد: (درباره تحصيل و آموزش، آنطوری كه در جهان معمول است، همه معتقدند كه محمد تحصيل نكرده و جز آنچه در ميان قبيله اش رايج و معمول بوده چيزی نياموخته است) (2).

### كونستان ورژيل گيورگيو

در كتاب محمد پيغمبری كه از نو بايد شناخت می گويد: (با اينكه امی بود، در اولين آيات كه بر وی نازل شده صحبت از قلم و علم، يعنی نوشتن و نويسانيدن و فرا گرفتن و تعليم دادن است. در هيچيك از اديان بزرگ اين اندازه برای معرفت قائل به اهميت نشده اند و هيچ دينی را نمی توان يافت كه در مبدا آن، علم و معرفت اينقدر ارزش و اهميت داشته باشد. اگر محمد يك دانشمند بود، نزول اين آيات در غار (حرا) توليد حيرت نمی كرد، چون دانشمند قدر علم را می داند، ولی او سواد نداشت و نزد هيچ آموزگاری درس نخوانده بود. من به مسلمانها تهنيت می گويم كه در مبدا دين آنها كسب معرفت اينقدر با اهميت تلقی شده) (3).

### گوستاو لوبون

در كتاب معروف خود تمدن اسلام و عرب می گويد: (اين طور معروف است كه پيغمبر امی بوده است، و آن مقرون به قياس هم هست، زيرا اولا اگر از اهل علم بود ارتباط مطالب و فقرات قرآن به هم بهتر می شد، بعلاوه آن هم قرين قياس است كه اگر پيغمبر امی نبود نمی توانست مذهب جديدی شايع و منتشر سازد، برای اينكه شخص امی به احتياجات اشخاص جاهل بيشتر آشناست و بهتر می تواند آنها را به راه راست بياورد. به هر حال، پيغمبر امی باشد يا غير امی، جای هيچ ترديدی نيست كه او آخرين درجه عقل و فراست و هوش را دارا بوده است) (4).

گوستاو لوبون به علت آشنا نبودن با مفاهيم قرآنی، و هم به خاطر افكار مادی كه داشته است سخن ياوه ای درباره ارتباط آيات قرآن و درباره عاجز بودن عالم از درك احتياجات جاهل می بافد و به قرآن و پيغمبر اهانت می كند، در عين حال اعتراف دارد كه هيچ گونه سندی و نشانه ای بر سابقه آشنايی پيغمبر اسلام با خواندن و نوشتن وجود ندارد.

غرض از نقل سخن اينان استشهاد به سخنشان نيست. برای اظهار نظر در تاريخ اسلام و مشرق، خود مسلمانان و مشرق زمينيها شايسته ترند. نقل سخن اينان برای اين است كه كسانی كه خود شخصا مطالعه ای ندارند بدانند كه اگر كوچكترين نشانه ای در اين زمينه وجود می داشت از نظر مورخان كنجكاو و منتقد غير مسلمان پنهان نمی ماند.

رسول اكرم در خلال سفری كه همراه ابو طالب به شام رفت، ضمن استراحت در يكی از منازل بين راه، برخورد كوتاهی با يك راهب به نام بحيرا (5) داشته است. اين برخورد، توجه خاورشناسان را جلب كرده است كه آيا پيغمبر اسلام از همين برخورد كوتاه چيزی آموخته است؟

وقتی كه چنين حادثه كوچكی توجه مخالفان را در قديم و جديد برانگيزد، به طريق اولی اگر كوچكترين سندی برای سابقه آشنايی رسول اكرم با خواندن و نوشتن وجود می داشت، از نظر آنان مخفی نمی ماند و در زير ذره بينهای قوی اين گروه چندين بار بزرگتر نمايش داده می شد.

برای اينكه مطلب روشن شود لازم است در دو قسمت بحث شود:

1. دوره قبل از رسالت.

2. دوره رسالت.

در دوره رسالت نيز از دو نظر بايد مطلب مورد مطالعه قرار گيرد:

1. نوشتن.

2. خواندن.

بعدا خواهيم گفت آنچه قطعی و مسلم است و مورد اتفاق علمای مسلمين و غير آنهاست اين است كه ايشان قبل از رسالت كوچكترين آشنايی با خواندن و نوشتن نداشته اند. اما دوره رسالت آن اندازه قطعی نيست. در دوره رسالت نيز آنچه مسلم تر است ننوشتن ايشان است، ولی نخواندنشان آن اندازه مسلم نيست.

از برخی روايات شيعه ظاهر می شود كه ايشان در دوره رسالت می خوانده اند ولی نمی نوشته اند، هر چند روايات شيعه نيز در اين جهت وحدت و تطابق ندارند. آنچه از مجموع قراين و دلايل استفاده می شود اين است كه در دوره رسالت نيز نه خوانده اند و نه نوشته اند.

برای اينكه دوره ما قبل رسالت را رسيدگی كنيم لازم است درباره وضع عمومی عربستان در آن عصر از لحاظ خواندن و نوشتن بحث كنيم.

از تواريخ چنين استفاده می شود كه مقارن ظهور اسلام، افرادی در آن محيط كه خواندن و نوشتن می دانسته اند بسيار معدود بوده اند.

## پيدايش خط در حجاز

بلاذری در آخر فتوح البلدان آغاز پيدايش خط را در ميان اعراب حجاز چنين ذكر می كند:

(اولين بار سه نفر از قبيله (طی) (كه در مجاورت شام بودند) خط (خط عربی) را وضع كردند و هجاء عربی را به هجاء سريانی قياس كردند. بعد عده ای از اهل انبار اين خط را از آن سه نفر آموختند و اهل حيره از اهل انبار فرا گرفتند.

بشر بن عبدالملك كندی برادر اكيدر بن عبدالملك كندی امير دومه الجندل كه نصرانی بود، در رفت و آمدهای خود به حيره خط عربی را از اهل حيره ياد گرفت. همين بشر برای كاری به مكه رفت و سفيان بن اميه (عموی ابو سفيان) و ابوقيس بن عبدمناف بن زهره او را ديدند كه می نوشت، از او خواستند كه نوشتن را به آنها تعليم كند و او به آنها تعليم كرد.

بعد خود بشر با اين دو نفر در يك سفر تجارتی به طائف رفتند، غيلان بن سلمه ثقفی در طائف خط نوشتن را از آنها آموخت. بعد بشر از آن دو نفر جدا شد و به ديار مصر رفت. عمرو بن زراره كه بعد به عمرو كاتب معروف شد نوشتن را از او آموخت. سپس بشر به شام رفت و در آنجا عده زيادی از او فرا گرفتند).

ابن النديم در الفهرست، فن اول از مقاله اولی، به قسمتی از گفته های بلاذری اشاره می كند (6). ابن النديم از ابن عباس روايت می كند كه اول كسی كه خط عربی نوشت سه نفر از مردان قبيله بولان بودند كه قبيله ای است در انبار، و اهل حيره از مردم انبار فرا گرفتند.

ابن خلدون نيز در مقدمه خويش فصل (فی ان الخط والكتابه من عداد الصنائع الانسانيه) قسمتی از گفته های بلاذری را ذكر و تاييد می كند (7).

بلاذری با سند روايت می كند كه هنگام ظهور اسلام در همه مكه چند نفر با سواد بودند. می گويد:

(اسلام ظهور كرد و در قريش فقط هفده نفر صنعت نوشتن را می دانستند: عمر بن الخطاب، علی بن ابی طالب عليه‌السلام، عثمان بن عفان، ابو عبيده جراح، طلحه، يزيد بن ابی سفيان، ابو حذيفه بن ربيعه، حاطب بن عمرو عامری، ابوسلمه مخزومی، ابان بن سعيد اموی، خالد بن سعيد اموی، عبدالله بن سعد بن ابی سرح، حويطب بن عبدالعزی، ابوسفيان بن حرب، معاوية بن ابی سفيان، جهيم بن الصلت، علاء بن الحضرمی كه از هم پيمانان قريش بودند نه از خود قريش).

بلاذری فقط يك زن قرشی را نام می برد كه در دوره جاهليت مقارن ظهور اسلام، خواندن و نوشتن می دانست و او شفاء دختر عبدالله عدوی بود. اين زن مسلمان شد و از مهاجران اوليه به شمار می رود.

بلاذری می گويد: (اين زن همان است كه حفصه همسر پيغمبر را نوشتن آموخت و روزی پيغمبر اكرم به او فرمود: «الا تعلمين حفصة رقية النملة كما علمتها الكتابة» يعنی همچنانكه نوشتن را به حفصه آموزانيدی خوب است (رقية النملة) (8) را نيز به وی بياموزانی).

بلاذری آنگاه چند زن از زنان مسلمان را نام می برد كه در دوره اسلام، هم می خواندند و هم می نوشتند، و يا تنها می خواندند. می گويد:

(حفصه همسر پيغمبر می نوشت. ام كلثوم دختر عقبة بن ابی معيط (از زنان مهاجر اوليه) نيز می نوشت. عايشه دختر سعد گفت پدرم به من نوشتن آموخت. كريمه دختر مقداد نيز می نوشت. عايشه (همسر پيغمبر) می خواند ولی نمی نوشت، همچنين ام سلمه).

بلاذری سپس نام كسانی را كه در مدينه سمت دبيری رسول خدا را داشتند ذكر می كند، آنگاه می گويد مقارن ظهور اسلام فقط يازده نفر از مردم اوس و خزرج (دو قبيله معروف ساكن مدينه) صنعت خط را می دانستند، و نام آنها را هم ذكر می كند.

معلوم می شود صنعت خط، تازه وارد محيط حجاز شده بوده است و اوضاع و احوال محيط آن روز حجاز چنان بوده كه اگر كسی خواندن يا نوشتن می دانست معروف خاص و عام می شد.

افرادی كه مقارن ظهور اسلام اين صنعت را می دانستند، چه در مكه و چه در مدينه، معروف و انگشت نما، و معدود و انگشت شمار بودند، لهذا نامشان در تاريخ ثبت شد، و اگر رسول خدا در زمره آنان می بود قطعا به اين صنعت شناخته می شد و نامش در زمره آنان برده می شد، و چون اسمی از آن حضرت در زمره آنان نيست معلوم می شود به طور قطع او با خواندن و نوشتن سر و كار نداشته است.

## دوره رسالت و مخصوصا دوره مدينه

از مجموع قرائن به دست میآيد كه رسول اكرم در دوره رسالت نيز نه خواند و نه نوشت، ولی علمای اسلامی چه شيعه و چه سنی در اين جهت وحدت نظر ندارند، بعضی استبعاد كرده اند كه چگونه ممكن است وحی - كه همه چيز را میآموخته است - خواندن و نوشتن را به او نياموخته باشد (9)؟

در چندين روايت از روايات شيعه وارد شده كه آن حضرت در دوران رسالت می خوانده ولی نمی نوشته است (10) از آن جمله روايتی است كه صدوق در علل الشرايع آورده است:

(از منتهای خدا بر پيامبرش اين بود كه می خواند ولی نمی نوشت. هنگامی كه ابوسفيان متوجه احد شد، عباس عموی پيغمبر نامه ای به آن حضرت نوشت. وقتی نامه رسيد كه او در يكی از باغهای اطراف مدينه بود. پيغمبر نامه را خواند ولی اصحابش را به مضمون نامه آگاه نكرد، امر كرد همه به شهر بروند. همينكه به شهر رفتند موضوع را به اطلاع آنها رسانيد) (11).

ولی در سيره زينی دحلان جريان نامه عباس را بر خلاف روايت علل الشرايع نقل می كند، می گويد:

(همين كه نامه عباس به رسول خدا رسيد، مهرش را باز كرد، به ابی بن كعب داد بخواند، كعب خواند و پيغمبر دستور داد كتمان كند. پس از آن رسول خدا بر سعد بن الربيع صحابی معروف وارد شد و موضوع نامه عباس را با او در ميان گذاشت و از او نيز خواست فعلا موضوع را پنهان نگهدارد) (12).

بعضی معتقدند كه آن حضرت در دوره رسالت، هم می خوانده و هم می نوشته است. سيد مرتضی - به نقل بحار الانوار - می گويد:

(عقيده شعبی و جماعتی از اهل علم اين است كه رسول اكرم از دنيا نرفت مگر اينكه هم خواند و هم نوشت) (13).

سيد مرتضی خود به حديث معروف دوات و قلم (يا دوات و شانه) استناد می كند، می گويد:

(در اخبار معتبر و در تواريخ وارد شده كه آن حضرت در حين وفات فرمود دوات و شانه بياوريد تا برای شما دستوری بنويسم كه بعد از من گمراه نشويد) (14).

استناد به حديث دوات و قلم استناد صحيحی نيست. اين حديث صراحت ندارد كه رسول خدا می خواسته است با دست خود بنويسد. اگر فرض كنيم می خواسته است در حضور جمع فرمان بدهد بنويسند و آنها را شاهد بگيرد و به عنوان شهادت از آنها امضاء بگيرد باز تعبير اينكه (می خواهم برای شما چيزی بنويسم كه گمراه نشويد) صحيح است. به اصطلاح ادبی، اين گونه تعبيرات (اسناد مجازی) است. اسناد مجازی از وجوه فصاحت است و در زبان عربی و غير عربی شايع است.

## دبيران پيغمبر

از نصوص تواريخ معتبر و قديمی اسلامی به دست میآيد كه رسول خدا در مدينه گروهی (دبير) داشته است. اين دبيران وحی خدا، سخنان پيغمبر، عقود و معاملات مردم، عهدها و پيمان نامه های رسول خدا با مشركين و اهل كتاب، دفاتر صدقات و مالياتها، دفاتر غنائم و اخماس و نامه های فراوان آن حضرت را به اطراف و اكناف می نوشته اند.

علاوه بر وحی خدا و سخنان شفاهی آن حضرت كه نوشته شده و باقی است، عهدنامه ها و بسياری از نامه های رسول خدا نيز در متن تاريخ ثبت شده است. محمد بن سعد در الطبقات الكبير (15) در حدود صد نامه از آن حضرت كه متن اكثر آنها را آورده است نقل می كند.

برخی از اين نامه ها به سلاطين و حكمرانان جهان و رؤسای قبايل و حكام دست نشانده رومی يا ايرانی خليج فارس و ساير شخصيتهاست و مشتمل بر دعوت به اسلام است، برخی ديگر حكم بخشنامه و دستورالعمل دارد و جزء مدارك فقهی اسلام به شمار می رود، برخی ديگر به منظور كارهای ديگر است.

بسياری از آن نامه ها معلوم است كه به خط چه كسی است، كاتب نام خود را در آخر نامه قيد كرده است. گويند اول كسی كه اين سنت را در آنجا رايج كرد كه نام كاتب در آخر نامه قيد شود، ابی بن كعب صحابی معروف است.

هيچيك از اين نامه ها و پيمان نامه ها و دفاتر را رسول خدا به خط خود ننوشته است، يعنی يك جا نمی بينيم كه گفته باشند فلان نامه را رسول خدا به خط خود نوشت. بالاتر اينكه هيچ جا ديده نمی شود كه رسول خدا يك آيه قرآن را به خط خود نوشته باشد، در صورتی كه كتاب وحی هر كدام به خط خود قرآنی نوشته اند.

آيا ممكن است رسول اكرم خط بنويسد و آنگاه به خط خود قرآنی يا سوره ای از قرآن و لااقل آيه ای از قرآن ننويسد؟!

## نام دبيران رسول خدا در كتب تاريخ

در كتب تواريخ نام دبيران رسول خدا آمده است. يعقوبی در جلد دوم تاريخ خويش می گويد:

(دبيران رسول خدا كه وحی، نامه ها و پيمان نامه ها را می نوشتند اينان اند: علی بن ابی طالب عليه‌السلام، عثمان بن عفان، عمرو بن العاص، معاوية بن ابی سفيان، شرحبيل بن حسنه، عبدالله بن سعد بن ابی سرح، مغيره بن شعبه، معاذ بن جبل، زيد بن ثابت، حنظلة بن الربيع، ابی بن كعب، جهيم بن الصلت، حصين النميری) (16).

## وظائف خاص هر يك از دبيران

مسعودی در التنبيه والاشراف تا اندازه ای تفصيل می دهد كه اين دبيران، هر كدام چه نوع كاری را به عهده داشته اند و نشان می دهد كه اين دبيران بيش از اين توسعه كار داشته و نوعی نظم و تشكيلات و تقسيم كار در ميان بوده است. می گويد:

(خالد ابن سعيد بن العاص پيش دست رسول خدا بود، حاجتهای متفرقه ای كه پيش میآمد می نوشت، همچنين مغيرة بن شعبه و حصين بن نمير. عبدالله بن ارقم و علاء بن عقبه سندهای مردم و عقود و معاملات آنها را می نوشتند.

زبير بن العوام و جهيم بن الصلت صورت ماليات و صدقات را ضبط می كردند. حذيفة بن اليمان عهده دار نوشتن (حرازی) حجاز بود. معيقيب بن ابی فاطمه دوسی غنائم را وارد می كرد. زيد بن ثابت انصاری نامه به حكام و پادشاهان می نوشت و ضمنا سمت مترجمی رسول خدا را داشت. او زبانهای فارسی و رومی و قبطی و حبشی را ترجمه می كرد و همه اينها را در مدينه از اهل اين زبانها آموخته بود (17).

حنظلة بن الربيع ذخيره بود و هر وقت يكی از آنها كه نام برديم نبود او كارش را انجام می داد و به (حنظله كاتب) معروف شده بود. حنظله در زمان خلافت عمر كه فتوحات اسلامی رخ داد به (رها) رفت و در همانجا فوت كرد. عبدالله بن سعد بن ابی سرح مدتی سمت نويسندگی داشت ولی بعد مرتد شد و به مشركان پيوست.

شرحبيل بن حسنه طابخی نيز برايش نوشته است. ابان بن سعيد و علاء بن الحضرمی نيز گاهی برايش می نوشتند. معاويه فقط چند ماهی قبل از وفات رسول خدا برايش نويسندگی كرد. اينها كسانی هستند كه رسما مدتی عهده دار سمت (دبيری) بودند. و اما افرادی كه احيانا يك يا دو نامه برايش نوشته اند و جزء دبيران پيغمبر به شمار نمی روند ما از آنها ياد نمی كنيم) (18).

مسعودی در اينجا از كتاب وحی و همچنين نويسندگان پيمان نامه های رسمی مانند علی عليه‌السلام و عبدالله بن مسعود و ابی بن كعب و غير اينها نام نبرده است، مثل اينكه خواسته است كسانی را نام ببرد كه سمت ديگری غير از سمت كتابت وحی عهده دار بوده اند.

## رسول خدا خودش در جواب متقاضيان يك سطر ننوشته است

در تواريخ و احاديث اسلامی به قضايای زيادی برمی خوريم مبنی بر اينكه متقاضيانی از دور يا نزديك به حضور رسول اكرم میآمده اند و از ايشان تقاضای نصيحت و موعظه ای می كرده اند و آن حضرت با سخنان حكيمانه و پر مغز خود به پرسش آنها با پاسخ داده است. اين سخنان فی المجلس يا بعدها نوشته شده است.

باز هم در يك جا نمی بينيم كه رسول خدا خودش در جواب متقاضيان يك سطر نوشته باشد. قطعا اگر يك سطر نوشته از پيغمبر اكرم باقی می ماند، مسلمانان به عنوان تيمن و تبرك و بزرگترين افتخار برای خود و خاندان خود آن را نگهداری می كردند، همچنانكه درباره حضرت امير عليه‌السلام و ساير ائمه چنين جريانها زياد می بينيم، كه قسمتی از خطوط آن بزرگواران سالها بلكه قرنها در خاندان خودشان يا در خاندان شيعيان محفوظ مانده است. همين الان قرآنهايی موجود است كه منسوب به آن بزرگواران است.

جريان معروف زيد بن علی بن الحسين عليه‌السلام و يحيی بن زيد و كيفيت نگهداری آنها از صحيفه سجاديه شاهد اين مدعاست.

ابن النديم در فن اول از مقاله دوم الفهرست جريان جالبی نقل می كند، می گويد:

(با يكی از شيعيان كوفی كه نامش محمد بن الحسين و معروف به ابن ابی بعره بود آشنا شدم. كتابخانه ای داشت كه مثل آن را نديده ام.

او آن كتابخانه را از يك مرد شيعی كوفی دريافت كرده بود و عجيب اين است كه در هر كتاب يا ورقه ای ثبت بود كه به خط كی است؟ جماعتی از علما شهادت خود را بر اينكه خط، خط كی است نوشته بودند.

در آن كتابخانه خطوطی از امامين همامين حسن بن علی و حسين بن علی عليهما‌السلام موجود بود و نگهداری می شد، و همچنين اسناد و عهدنامه هايی به خط علی عليه‌السلام و ساير دبيران رسول خدا موجود بود و از آنها مراقبت می شد) (19).

آری، تا اين حد اين آثار متبركه كه حفظ و نگهداری می شده است. چگونه ممكن است كه رسول خدا حداقل يك سطر نوشته باشد و با آن عنايت عجيب مسلمين به حفظ آثار خصوصا آثار متبركه - باقی نمانده باشد؟!

مسأله نوشتن آن حضرت حتی در دوره رسالت، طبق قرائن و امارات منتفی است، اما مسأله خواندن آن حضرت را در دوره رسالت نمی توان به طور قطع منتفی دانست، هر چند دليل كافی بر خواندن آن حضرت حتی در اين دوره نداريم بلكه بيشتر قرائن از نخواندن آن حضرت حتی در اين دوره حكايت می كند.

## جريان حديبيه

در تاريخ زندگي رسول اكرم جريانهايي پيش آمده كه روشن مي‏كند آن حضرت‏ حتي در دوره مدينه نه مي‏خوانده و نه مي‏نوشته است. در ميان همه آنها حادثه حديبيه به علت حساسيت خاص تاريخي از همه معروفتر است و با آنكه‏ نقلهاي تاريخي و حديثي اختلافاتي با يكديگر دارند، باز هم تا حدود زيادي‏ به روشن شدن مطلب كمك مي‏كند.

در ماه ذي القعده سال ششم هجري، رسول خدا صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به قصد انجام عمره و حج، مدينه را به سوي مكه ترك كرد، دستور داد شترهاي قرباني را با علائم‏ قرباني همراهشان سوق دهند. اما همينكه به حديبيه - تقريبا در دو فرسخي‏ مكه - رسيدند قريش جبهه گرفتند و مانع ورود مسلمين شدند.

با اينكه ماه‏ حرام بود و طبق قانون جاهليت نيز قريش حق نداشتند مانع شوند و رسول‏ اكرم توضيح داد جز زيارت كعبه قصدي ندارم و پس از انجام اعمال برمي‏گردم، قريش‏ موافقت نكردند. مسلمانان اصرار داشتند كه به عنف وارد مكه شوند ولي‏ رسول اكرم حاضر نشد و نخواست احترام كعبه بريزد. موافقت شد پيمان صلحي‏ ميان قريش و مسلمانان منعقد گردد.

صورت پيمان صلح را پيغمبر اكرم املا مي‏كرد و علي عليه‌السلام مي‏نوشت. پيغمبر اكرم فرمود بنويس: «بسم الله الرحمن الرحيم».

سهيل بن عمرو نماينده قريش اعتراض كرد و گفت اين شعار شماست و ما با آن آشنايي نداريم، بنويسيد «بسمك اللهم». رسول اكرم موافقت‏ كرد و به علي فرمود اين طور بنويس. بعد فرمود بنويس اين قراردادي است‏ كه ميان محمد رسول الله و قريش منعقد مي‏گردد.

نماينده قريش اعتراض‏ كرد و گفت ما تو را رسول الله نمي‏دانيم، فقط پيروان تو تو را رسول الله‏ مي‏دانند، ما اگر تو را رسول الله مي‏دانستيم با تو نمي‏جنگيديم و مانع‏ ورود تو به مكه هم نمي‏شديم، اسم خود و اسم پدرت را بنويس.

رسول اكرم‏ فرمود شما مرا چه رسول الله بدانيد و چه ندانيد من رسول الله‏ام. سپس به‏ علي فرمان داد كه بنويس: «اين پيماني است كه ميان محمد بن عبدالله و مردم قريش منعقد مي‏شود». اينجا بود كه مسلمانان سخت برآشفتند، و هم از اين به بعد است كه‏ نقلهاي تاريخي در بعضي خصوصيات با هم اختلاف دارد.

از سيره ابن هشام و صحيح بخاري «باب الشروط في الجهاد والمصالحة مع‏ اهل الحرب» (20) برمي‏آيد كه اين اعتراض قبل از نوشتن كلمه «رسول‏ الله» صورت گرفت و همان وقت رسول اكرم موافقت فرمود كه به جاي «محمد رسول الله»، «محمد بن عبدالله» نوشته‏ شود.

ولي از بيشتر نقلها برمي‏آيد كه اين اعتراض وقتي صورت گرفت كه‏ علي عليه‌السلام اين كلمه را نوشته بود و پيغمبر از علي عليه‌السلام خواست كه اين‏ كلمه را محو كند و علي از اينكه با دست خود آن كلمه مبارك را محو كند معذرت خواست. در اينجا باز نقلها مختلف مي‏شود: روايات شيعه اتفاق دارند كه پس از امتناع علي عليه‌السلام از اينكه به دست خود اين كلمه مبارك را محو كند، پيغمبر خود محو كرد و سپس علي عليه‌السلام نوشت «محمد بن عبدالله».

در بعضي از اين روايات و همچنين در بعضي از روايات اهل سنت تصريح دارد كه پيغمبر از علي عليه‌السلام خواست كه كلمه را نشان دهد و گفت دست مرا روي‏ كلمه بگذار تا خودم محو كنم. علي عليه‌السلام چنين كرد. پيغمبر خودش با دست‏ خود كلمه « رسول الله» را محو كرد و آنگاه علي عليه‌السلام به جاي آن‏ نوشت «بن عبدالله». پس نويسنده علي عليه‌السلام بوده نه پيغمبر، بلكه طبق اين نقلها كه هم از طريق شيعه است و هم از طريق اهل سنت، پيغمبر اكرم نه مي‏خوانده و نه مي‏نوشته است.

در كتاب قصص قرآن ابوبكر عتيق نيشابوري سورآبادي كه برگرفته‏اي است‏ از تفسير وي بر قرآن و در قرن پنجم تأليف يافته و به زبان پارسي است، جريان حديبيه را نقل مي‏كند تا آنجا كه سهيل بن عمرو نماينده قريش به‏ كلمه «رسول الله» اعتراض كرد. مي‏گويد: «گفت (سهيل بن عمرو) چنين نبيس: «هذا ما صالح عليه محمد بن‏عبدالله سهيل بن عمرو».

رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گفت مر علي را كه رسول‏ الله بمحاي. علي را از دل بر نيامد كه رسول الله بمحودي. هر چند كه رسول مي‏گفت، علي مي‏پيچيد. رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گفت‏: انگشت من بر آن نه تا من بمحايم، زانكه رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم امي بود نبشته ندانستي. علي انگشت رسول بر آن نهاد. رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم‏ بمحود، تا چنانكه مراد سهيل بود نبشت».

يعقوبي نيز در تاريخ خود مي‏نويسد: پيغمبر به علي امر كرد كه به جاي «رسول الله» «بن عبدالله» بنويسد. در صحيح مسلم نيز پس از آنكه مي‏نويسد علي از محو كردن امتناع كرد، مي‏نويسد: (پيغمبر اكرم فرمود) «فارني مكانها» فاراه مكانها فمحاها و كتب ابن عبدالله. به علي گفت جاي كلمه را به من نشان بده، علي نشان‏ داد. پيامبر محو كرد و نوشت «محمد بن عبدالله» (21).

در اين روايت از طرفي مي‏نويسد پيغمبر در محو كردن از علي كمك خواست‏، از طرف ديگر مي‏نويسد پيغمبر محو كرد و نوشت. ممكن است در ابتدا به‏ نظر برسد كه پس از محو، خود پيغمبر اكرم نوشت، ولي مسلما مقصود ناقل‏ حديث اين است كه علي نوشت، زيرا در متن خود حديث آمده است كه‏ پيغمبر براي محو از علي كمك خواست.

از تاريخ طبري و كامل ابن اثير و از روايت ديگر بخاري در باب الشروط تقريبا به صراحت استفاده مي‏شود كه كلمه دوم را خود پيغمبر به خط خود نوشت، زيرا نوشته‏اند «فاخذه رسول الله و كتب» يعني پيغمبر ازعلي گرفت و خود نوشت. در عبارت طبري و ابن اثير يك‏ جمله اضافه دارد به اين ترتيب: «فأخذه رسول الله و ليس يحسن ان يكتب فكتب». رسول خدا از علي‏ گرفت و در حالي كه نوشتن را نمي‏دانست، نوشت.

روايت طبري و ابن اثير تأييد مي‏كند كه رسول خدا نمي‏نوشته است و در حديبيه به طور استثنائي نوشته است.

اين روايت شايد نظر كساني را تأييد كند كه مي‏گويند پيغمبر به تعليم‏ الهي اگر مي‏خواست بنويسد مي‏توانست بنويسد ولي نمي‏نوشت، همچنانكه‏ پيغمبر هرگز شعر نسرود و حتي شعر ديگري را نيز قرائت نكرد.

احيانا اگر تك بيتي از ديگري مي‏خواست بخواند، آن را «حل» مي‏كرد، يعني كلمات‏ را مقدم و مؤخر و يا در الفاظ شعر كم و زياد مي‏كرد كه از صورت شعري خارج‏ شود، زيرا خداوند شعر را شايسته مقام او نمي‏دانست: «و ما علمناه‏ الشعر و ما ينبغي له ان هو الا ذكر و قرآن مبين» (22).

به طوري كه ملاحظه مي‏شود نقلها در جريان حديبيه يكنواخت نيست، و هر چند از بعضي نقلها استفاده مي‏شود كه در آن جريان، كلمه «بن عبدالله» را كه به منزله جزئي از امضاي آن حضرت شمرده مي‏شود به دست خود نوشته‏ است، ولي همان نقلها تأييد مي‏كند كه جنبه استثنائي داشته است.

در اسد الغابه ذيل احوال تميم بن جراشه ثقفي داستاني از او نقل مي‏كند كه به صراحت مي‏فهماند پيغمبر اكرم حتي در دوره رسالت نه‏ مي‏خوانده و نه مي‏نوشته است، مي‏گويد:

«من و گروهي از ثقيف بر پيغمبر وارد شديم و اسلام اختيار كرديم. از او خواستيم قراردادي با ما امضا كند و شروط ما را بپذيرد. پيغمبر اكرم‏ فرمود هر چه مي‏خواهيد بنويسيد، بياوريد ببينم.

ما مي‏خواستيم شرط كنيم‏ كه ربا و زنا را به ما اجازه دهد. چون خودمان نمي‏توانستيم بنويسيم به‏ علي بن ابي طالب مراجعه كرديم. علي چون ديد ما چنين شرطي داريم از نوشتن امتناع كرد. از خالد بن سعيد بن العاص تقاضا كرديم.

علي به او گفت مي‏داني از تو مي‏خواهند كه چه بنويسي؟ او گفت من چكار دارم؟ هر چه‏ آنها گفتند من مي‏نويسم، بعد كه نزد پيغمبر بردند خودش مي‏داند چه كند. خالد آن را نوشت و نزد پيغمبر برديم. پيغمبر به يك نفر دستور داد آن‏ را بخواند.

همينكه به (ربا) رسيد گفت دست مرا روي كلمه ربا بگذار. او دست پيغمبر را روي آن كلمه گذاشت و پيغمبر با دست خود آن را محو كرد و اين آيه قرآن را خواند: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ) (23).

شنيدن اين آيه به روح ما ايمان و اطمينان بخشيد. قبول كرديم ربا نخوريم. آن شخص كه نامه را مي‏خواند ادامه داد، به موضوع «زنا» رسيد. باز پيغمبر دست خويش را روي آن‏ كلمه گذاشت و خواند (وَلَا تَقْرَبُوا الزِّنَا إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً...)» (24) (25).

## ادعای عجيب

عجيب اين است كه طبق آنچه چهار سال پيش بعضی از مجلات و نشريات ايران نوشتند (26) يكی از دانشمندان مسلمان هند به نام دكتر سيد عبداللطيف كه اهل حيدر آباد هند است و رياست انستيتوی مطالعات فرهنگی درباره هند و شرق نزديك، و همچنين رياست آكادمی مطالعات اسلامی حيدرآباد را به عهده دارد، در يكی از كنفرانسهای اسلامی هند سخنرانی مبسوطی در اين زمينه كرده و به زبان انگليسی منتشر كرده و مدعی شده كه رسول خدا حتی قبل از دوره رسالت می خوانده و می نوشته است!

انتشار گفته های آقای دكتر سيد عبداللطيف هيجان خاصی در ميان خوانندگان ايرانی ايجاد كرد و مراجعات و پرسشهای زيادی همان وقت از مقامات مربوطه در اين باره می شد. اينجانب همان وقت يك سخنرانی كوتاهی برای دانش آموزان در اين زمينه ايراد كرد.

از نظر علاقه ای كه همان وقت در عموم احساس می شد و هم از نظر اينكه در سخنان آقای دكتر سيد عبداللطيف چيزهايی هست كه از يك محقق بعيد است، ما سخنان ايشان را نقل و نقد می كنيم. ايشان مدعی شده اند كه:

1. علت اينكه گفته شده رسول اكرم نه می خوانده و نه می نوشته است، فقط اشتباهی است كه مفسران در تفسير كلمه (امی) كرده اند. اين كلمه در سوره اعراف در آيه 156 و 157 در وصف رسول اكرم آمده است. در آيه 156 می فرمايد:

(الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ)

آنانی كه فرستاده ای را كه پيامبری امی است، پيروی می كنند.

در آيه 157 می فرمايد:

(فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ)

به خدا و فرستاده اش پيامبر امی ايمان بياوريد.

ايشان می گويند مفسران پنداشته اند كه معنی (امی) درس ناخوانده است، در صورتی كه معنی (امی) اين نيست.

2. در قرآن آيات ديگری هست كه به صراحت می فهماند رسول خدا، هم می خوانده و هم می نوشته است.

3. برخی از احاديث معتبر و نقلهای تاريخی به صراحت خواندن و نوشتن رسول خدا را ثبت كرده است.

اينهاست خلاصه ادعای مشار اليه. ما به ترتيب اين سه قسمت را بحث و انتقاد می كنيم.

## آيا منشأ اعتقاد به درس ناخواندگی پيغمبر تفسير كلمه (امی) بوده است؟

ادعای اين دانشمند كه می گويد منشأ اعتقاد مسلمانان به درس ناخواندگی پيغمبر فقط تفسير كلمه (امی) بوده است بی اساس است، زيرا:

اولا، تاريخ عرب و مكه مقارن ظهور اسلام گواه قاطع بر درس ناخواندگی پيغمبر است. قبلا توضيح داده ايم كه وضع خواندن و نوشتن در محيط حجاز، مقارن ظهور اسلام، آنچنان محدود بوده است كه نام فرد فرد كسانی كه با اين صنعت آشنا بودند به واسطه كثرت اشتهار در متون تواريخ ثبت شده است و احدی پيغمبر را جزء آنان به شمار نياورده است.

فرضا در قرآن اشاره و يا تصريحی به اين مطلب نمی بود، مسلمين مجبور بودند به حكم تاريخ قطعی قبول كنند كه پيغمبرشان درس ناخوانده بوده است.

ثانيا، در خود قرآن آيه ديگری هست كه از آيات سوره اعراف كه در آنها كلمه (امی) به كار رفته است صراحت كمتری ندارد. مفسران اسلامی در مفهوم كلمه امی كه در آيات سوره اعراف هست كم و بيش اختلاف نظر دارند، ولی در مفهوم اين آيه از نظر دلالت بر درس ناخواندگی پيغمبر اكرم هيچ گونه اختلاف نظر ندارند.

آن آيه اين است:

(وَمَا كُنتَ تَتْلُو مِن قَبْلِهِ مِن كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذًا لَّارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ) (27).

تو پيش از نزول قرآن هيچ نوشته ای را نمی خواندی و با دست راست خود (كه وسيله نوشتن است) نمی نوشتی. و اگر قبلا می خواندی و می نوشتی، ياوه گويان شك و تهمت به وجود میآوردند.

اين آيه صراحت دارد كه پيغمبر قبل از رسالت نه می خوانده و نه می نوشته است. مفسران اسلامی عموما اين آيه را همين طور تفسير كرده اند. اما مشاراليه مدعی است كه در تفسير اين آيه نيز اشتباه شده است، مدعی است كلمه (كتاب) در اين آيه اشاره به كتابهای مقدس است از قبيل تورات و انجيل، مدعی است اين آيه می گويد تو قبل از نزول قرآن با هيچ كتاب مقدسی آشنا نبودی، زيرا اين كتابها به زبان عربی نبود، و اگر آن كتابها را كه به زبان غير عربی است خوانده بودی مورد شك و تهمت ياوه گويان واقع می شدی.

اين ادعا صحيح نيست. (كتاب) در لغت عربی، بر خلاف مفهوم رايج امروز اين كلمه در زبان فارسی، به معنی مطلق نوشته است، خواه نامه باشد يا دفتر، مقدس و آسمانی باشد يا غير مقدس و غير آسمانی. در قرآن كريم اين كلمه مكرر استعمال شده است:

گاهی در مورد نامه ای كه ميان دو نفر مبادله می شود به كار رفته است، مانند آنچه درباره ملكه سبا آمده است:

(قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ \* إِنَّهُ مِن سُلَيْمَانَ) (28).

ای بزرگان! نامه ای گرامی به من رسيده است. نامه از سليمان است.

و گاهی در مورد قراردادی كه به عنوان سند ميان دو نفر مبادله می شود استعمال شده است:

(وَالَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ) (29).

بردگانی كه مايل اند طبق يك قرارداد، خود را آزاد كنند، تقاضای آنان را بپذيريد و با آنها قرارداد مبادله كنيد.

و گاهی در مورد الواح غيبی و حقايق ملكوتی كه حكايت علمی از حوادث جهان دارند به كار رفته است:

(وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ) (30).

هيچ تر و يا خشكی نيست مگر آنكه در نوشته ای روشن مضبوط است.

در قرآن كريم تنها در مواردی كه كلمه (اهل) به اين كلمه اضافه شده و (اهل الكتاب) گفته شده است، اصطلاح خاصی منظور شده است.

اهل كتاب يعنی پيروان يكی از كتب آسمانی. در سوره نساء آيه 153 چنين می فرمايد:

(يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَن تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِّنَ السَّمَاءِ)

پيروان كتاب آسمانی، از تو می خواهند كه از آسمان نامه ای بر آنها فرود آوری.

در اين آيه اين كلمه دو نوبت ذكر شده است: يك نوبت با كلمه اهل و يك نوبت تنها. آنجا كه كلمه اهل به اين كلمه اضافه شده است مقصود كتاب آسمانی است، و آنجا كه تنها ذكر شده يك نامه ساده است.

بعلاوه، جمله (وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ) خود قرينه است كه مقصود اين است: (تو نه می خواندی و نه می نوشتی، و اگر خواندن و نوشتن می دانستی تو را متهم می كردند كه از جای ديگر گرفته و نوشته ای اما چون تو نه خواندن می دانستی و نه نوشتن، پس جايی برای اين تهمت نيست).

اما اگر مقصود اين باشد كه تو كتابهای مقدس را چون به زبان ديگر است نخوانده ای، معنی آيه اين خواهد بود: (تو قبلا به زبانهای ديگر نمی خواندی و به آن زبانها نمی نوشتی) و البته معنی درستی نيست، زيرا تنها خواندن آن كتابها با آن زبانها كافی بود برای تهمت. لازم نبود كه حتما با آن زبانها بتواند بنويسد، همين قدر كه با آن زبانها می خواند، ولو با زبان خودش می نوشت، كافی بود كه مورد تهمت قرار گيرد.

آری، در اينجا نكته ای هست كه ممكن است مؤيد نظر آقای دكتر سيد عبداللطيف باشد، هر چند خود وی متذكر اين نكته نشده است، هيچيك از مفسران نيز به آن توجه نكرده اند.

در اين آيه كريمه كلمه (تتلوا) به كار رفته است كه از ماده (تلاوت) است. تلاوت همچنانكه راغب در مفردات گفته، اختصاص دارد به قرائت آيات مقدس، بر خلاف كلمه (قرائت) كه اعم است. پس هر چند كلمه (كتاب) اعم است از كتاب مقدس و غير مقدس، اما كلمه (تتلوا) اختصاص دارد به قرائت آيات مقدس.

ولی ظاهرا علت اينكه در اينجا كلمه (تتلوا) به كار رفته است اين است كه مورد بحث، قرآن است و از لحاظ (مشاكله) كه جزء صنايع بديعيه است در مورد قرائت ساير چيزها نيز اين كلمه به كار رفته است، مثل اين است كه چنين گفته باشد: (تو اكنون قرآن تلاوت می كنی، ولی قبل از قرآن هيچ نوشته ای را تلاوت نمی كردی).

آيه ديگری كه مشعر بر درس ناخواندگی رسول اكرم است آيه 52 از سوره شوری است:

(وَكَذَٰلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَٰكِن.)

ما قرآن را كه روح و حيات است، از (امر) خود بر تو وحی كرديم. تو قبلا نمی دانستی نوشته چيست، ايمان چيست.

اين آيه می گويد تو قبل از نزول وحی با كتاب و نوشته آشنا نبودی. آقای دكتر سيد عبداللطيف از اين آيه ذكری به ميان نياورده است. ممكن است بگويد مقصود از كلمه (كتاب) در اين آيه نيز متون مقدس است كه به زبان غير عربی بوده است. جواب همان است كه در آيه پيش گفتيم.

مفسران اسلامی به دليلی كه بر ما روشن نيست گفته اند مقصود از كتاب، خصوص قرآن است. بنابراين تفسير اين آيه از مورد استدلال خارج است.

ثالثا، مفسران اسلامی هرگز در مفهوم كلمه امی وحدت نظر نداشته اند، در صورتی كه درباره درس ناخواندگی و آشنا نبودن رسول اكرم قبل از رسالت با خواندن و نوشتن، همواره وحدت نظر ميان همه مفسران بلكه ميان جميع علمای اسلام وجود داشته است، و اين خود دليل قاطعی است كه منشأ اعتقاد مسلمين به درس ناخواندگی رسول اكرم تفسير كلمه (امی) نبوده است. اما مفهوم كلمه (امی):

## مفهوم كلمه امی

مفسران اسلامی كلمه امی را سه جور تفسير كرده اند:

### الف. درس ناخوانده و نا آشنا به خط

و نوشته اكثريت طرفدار اين نظرند و يا لا اقل اين نظر را ترجيح می دهند. طرفداران اين نظر گفته اند اين كلمه منسوب به (ام) است كه به معنی مادر است. امی يعنی كسی كه به حالت مادرزادی از لحاظ اطلاع بر خطوط و نوشته ها و معلومات بشری باقی مانده است، و يا منسوب به (امت) است، يعنی كسی كه به عادت اكثريت مردم است، زيرا اكثريت توده، خط و نوشتن نمی دانستند و عده كمی می دانستند، همچنانكه (عامی) نيز يعنی كسی كه مانند عامه مردم است و جاهل است (31).

بعضی گفته اند يكی از معانی كلمه (امت) خلقت است و (امی) يعنی كسی كه بر خلقت و حالت اوليه كه بی سوادی است باقی است و به شعری از (اعشی) استناد شده است (32)، و به هر حال، چه مشتق از (ام) باشد و چه از (امت)، و (امت) به هر معنی باشد، معنی اين كلمه درس ناخوانده است.

### ب. اهل ام القری

طرفداران اين نظر اين كلمه را منسوب به (ام القری) يعنی مكه دانسته اند. در سوره انعام آيه 93 از مكه به (ام القری) تعبير شده است:

(وَلِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا).

برای اينكه تو به مكه و آنان كه در اطراف مكه هستند اعلام خطر كنی.

اين احتمال نيز از قديم الايام در كتب تفسير آمده است (33) و در چندين حديث از احاديث شيعه اين احتمال تأييد شده است، هر چند خود اين حديثها معتبر شناخته نشده است و گفته شده و ريشه اسرائيلی دارد (34).

اين احتمال به ادله ای رد شده است (35):

يكی اينكه كلمه (ام القری) اسم خاص نيست و بر مكه به عنوان يك صفت عام نه يك اسم خاص اطلاق شده است. ام القری يعنی مركز قريه ها. هر نقطه ای كه مركز قريه هايی باشد ام القری خوانده می شود. از آيه ديگر از قرآن كه در سوره قصص آيه 59 آمده است معلوم می شود كه اين كلمه عنوان وصفی دارد نه اسمی:

(وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَىٰ حَتَّىٰ يَبْعَثَ فِي أُمِّهَا رَسُولًا).

پروردگار تو چنين نيست كه مردم قريه هايی را هلاك كند مگر آنكه قبلا پيامبری در مركز آن قريه ها بفرستد و حجت را بر آنها تمام كند.

معلوم می شود در زبان قرآن هر نقطه ای كه مركز يك منطقه باشد ام القرای آن منطقه است (36).

ديگر اينكه اين كلمه در قرآن به كسانی اطلاق شده است كه مكی نبوده اند. در سوره آل عمران آيه 20 می فرمايد:

(وَقُل لِّلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ أَأَسْلَمْتُمْ).

بگو به اهل كتاب و به اميين (اعراب غير يهودی و نصرانی) آيا تسليم خدا شديد؟

پس معلوم می شود در عرف آن روز و در زمان قرآن به همه اعرابی كه پيرو يك كتاب آسمانی نبودند، (اميين) گفته می شده است.

بالاتر اينكه اين كلمه حتی به عوام يهود كه سواد و معلوماتی نداشتند با اينكه اهل كتاب شمرده می شدند نيز اطلاق شده است، چنانكه در سوره بقره آيه 78 می فرمايد:

(وَمِنْهُمْ أُمِّيُّونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيَّ).

بعضی از فرزندان اسرائيل امی هستند، از كتاب خود اطلاعی ندارند مگر يك سلسله خيالات و اوهام.

بديهی است يهوديانی كه قرآن آنان را (امی) خوانده است، اهل مكه نبوده اند، غالبا ساكن مدينه و اطراف مدينه بوده اند.

سوم اينكه اگر كلمه ای منسوب به ام القری باشد طبق قاعده ادبی بايد به جای (امی)، (قروی) گفته شود، زيرا طبق قاعده باب نسبت در علم صرف، در نسبت به مضاف و مضاف اليه، خاصه آنجا كه مضاف، كلمه (اب) يا (ام) يا (ابن) يا (بنت) باشد به مضاف اليه نسبت داده می شود نه به مضاف. چنانكه در نسبت به ابوطالب، ابوحنيفه، بنی تميم طالبی، حنفی، تميمی گفته می شود.

### ج. مشركين عرب

كه تابع كتاب آسمانی نبودند اين نظريه نيز از قديم الايام ميان مفسران وجود داشته است. در مجمع البيان ذيل آيه 21 سوره آل عمران كه (اميين) در مقابل اهل كتاب قرار گرفته است (وَقُل لِّلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ)، اين نظر را به صحابی و مفسر بزرگ عبدالله بن عباس نسبت می دهد و در ذيل آيه 78 از سوره بقره از ابوعبيده نقل می كند، و از ذيل آيه 75 آل عمران بر می آيد كه خود طبرسی همين معنی را در مفهوم آن آيه انتخاب كرده است.

زمخشری در كشاف نيز اين آيه و آيه 75 آل عمران را همين طور تفسير كرده است. فخر رازی اين احتمال را در ذيل آيه 78 بقره و آيه 20 آل عمران نقل می كند.

ولی حقيقت اين است كه اين معنی، يك معنی جداگانه غير از معنی اول نيست، يعنی چنين نيست كه هر مردمی كه پيرو يك كتاب آسمانی نباشند به آنها (امی) گفته شود هر چند آن مردم تحصيل كرده و با سواد باشند. اين كلمه به مشركين عرب از آن جهت اطلاق شده است كه مردمی بی سواد بوده اند.

آنچه مناط استعمال اين كلمه درباره مشركين عرب است نا آشنايی آنها به خواندن و نوشتن بوده نه پيروی نكردن آنها از يكی از كتب آسمانی.

لهذا آنجا كه اين كلمه به صورت جمع آمده و به مشركين عرب اطلاق شده است اين احتمال ذكر شده، اما آنجا كه مفرد آمده است و بر رسول اكرم اطلاق شده است احدی از مفسران نگفته كه مقصود اين است كه آن حضرت پيرو يكی از كتابهای آسمانی نبوده است.

در آنجا بيش از دو احتمال به ميان نيامده است: يكی نا آشنا بودن آن حضرت با خط، ديگر اهل مكه بودن، و چون احتمال دوم به ادله قاطعی كه گفتيم مردود است، پس قطعا آن حضرت از آن جهت امی خوانده شده است كه درس ناخوانده و خط نانوشته بوده است.

## نقل سخنان دكتر سيد عبداللطيف در مفهوم كلمه امی

در اينجا احتمال چهارم در مفهوم اين كلمه داده می شود و آن اين است كه اين كلمه به معنی ناآشنايی با متون كتابهای مقدس باشد. اين احتمال به معنی ناآشنايی با متون كتابهای مقدس باشد. اين احتمال همان است كه آقای دكتر سيد عبداللطيف از پيش خود اختراع كرده و احيانا آن را با معنی سومی كه ذكر كرديم و از مفسران قديم نقل كرديم، خلط كرده است. مشاراليه می گويد:

(كلمات (امی) و (اميون) در قرآن در چند جای مختلف به كار رفته است، اما هميشه و همه جا فقط يكی معنی از آن مستفاد می شود. كلمه امی در لغت اصلا به معنی كودك نوزادی است كه از بطن مادر متولد می شود و با اشاره به همين حالت حيات و زندگی است كه كلمه امی را با معنی ضمن آن به معنی كسی كه نمی تواند بخواند و بنويسد تعبير كرده اند.

كلمه امی همچنين به معنی كسی است كه در (ام القری) زندگی می كرده است. ام القری يعنی مادر شهرها، شهر پايتخت و عمده، و اين صفتی بود كه اعراب زمان پيغمبر برای شهر مكه قائل بودند. بنابراين كسی كه اهل مكه بود امی نيز ناميده می شد.

يك مورد استعمال ديگر كلمه امی برای كسی است كه با متنهای قديم سامی آشنايی نداشته است. و از پيروان ديانت يهود يا دين مسيح كه در قرآن به عنوان (اهل الكتاب) ناميده شده اند، نبوده است.

در قرآن كلمه (اميون) برای اعراب پيش از اسلام كه كتاب مقدسی نداشته اند و پيرو تورات و انجيل هم نبوده اند، به كار رفته است و در مقابل كلمه (اهل الكتاب) قرار می گرفته است.

در حالی كه برای كلمه امی اينهمه معانی مختلف وجود دارد معلوم نيست چرا مفسران و مترجمان قرآن، چه مسلمان و چه غير مسلمان، فقط معنی ابتدايی يعنی نوزاد چشم و گوش بسته را گرفته اند و آن را به بی سواد و جاهل تعبير كرده اند و در نتيجه اهل مكه پيش از اسلام را نيز اميون يا گروهی بی سواد معرفی كرده اند؟)! (37)

## نقد سخنان مشار اليه

اولا، از قديمترين ايام، مفسران اسلامی كلمه امی و اميون را سه جور تفسير كرده اند و لااقل احتمالات سه گانه ای درباره آن ذكر كرده اند. مفسران اسلامی بر خلاف ادعای آقای دكتر سيد عبداللطيف فقط به يك معنی نچسبيده اند.

ثانيا، هيچ كس نگفته است كه كلمه امی به معنی نوزاد چشم و گوش بسته است كه معنی ضمنی آن كسی باشد كه نمی تواند بخواند و بنويسد.

اين كلمه اساسا در مورد نوزاد به كار نمی رود، در مورد بزرگسالی به كار می رود كه از لحاظ فن خواندن و نوشتن به حالتی است كه از مادر زاده شده است، به اصطلاح علمای منطق مفهوم (عدم و ملكه) دارد. منطقيين اسلامی همواره اين كلمه را به عنوان يكی از مثالهای عدم و ملكه در كتب منطق ذكر می كرده اند.

ثالثا، اينكه می گويد يكی از معانی اين كلمه اين بوده كه با متنهای قديم سامی آشنايی نداشته باشد، صحيح نيست. آنچه از اقوال قدمای مفسرين و اهل لغت استفاده می شود اين است كه اين كلمه در حالت جمع (اميين) به مشركين عرب گفته می شده است در مقابل اهل كتاب، به اين علت كه غالبا مشركين عرب بی سواد بودند، و ظاهرا اين عنوان تحقير آميز را يهوديان و مسيحيان به آنها داده بودند.

ممكن نيست مردمی فقط به خاطر اينكه با زبان و كتاب مخصوصی آشنايی ندارند ولی به زبان خودشان بخوانند و بنويسند به آنها (اميين) گفته شود، زيرا به هر حال ريشه اين كلمه بنابراين تفسير نيز كلمه (ام) يا (امت) است و مفهوم باقی بودن به حالت اولی و مادرزادی را می رساند.

و اما علت اينكه اين كلمه از ريشه ام القری شناخته نشده است با اينكه به صورت احتمال همواره آن را ذكر می كرده اند، اشكالات فراوانی است كه در اين معنی وجود داشته است و قبلا بيان شد.

پس تعجب اين دانشمند هندی بيجاست.

مؤيد اين مدعا اين است كه در برخی استعمالات ديگر اين كلمه كه در روايات يا تواريخ ضبط شده است مفهومی جز (درس ناخوانده) ندارد. در بحار الانوار جلد 16 چاپ جديد می نويسد از خود پيغمبر اكرم روايت شده است:

«نحن امة امية لا نقرء و لا نكتب».

ما قومی امی هستيم كه نه می خوانيم و نه می نويسيم.

ابن خلكان در جلد 4 تاريخ خود ذيل احوال محمد بن عبدالملك معروف به (ابن الزيات) وزير معتصم و متوكل می نويسد:

(وی قبلا جزء دبيران معتصم خليفه عباسی بود و وزارت را احمد بن شاذی بصری به عهده داشت. روزی نامه ای برای معتصم رسيد و وزير آن نامه را برای خليفه قرائت كرد. در آن نامه كلمه (كلاء) آمده بود. معتصم كه از معلومات بهره ای نداشت از وزير پرسيد: كلاء چيست؟ وزير هم نمی دانست. معتصم گفت: (خليفة امی و وزير عامی) يعنی خليفه ای درس نخوانده و وزيری جاهل.

آنگاه گفت بگوييد يكی از دبيران بيايد. ابن الزيات حاضر بود و آمد. اين كلمه را با چند كلمه ديگر كه قريب المعنی بودند معنی كرد و تفاوت آنها را گفت. همين امر مقدمه وزارت ابن الزيات شد).

معتصم كه به لغت عامه سخن می گفته است، از كلمه (امی)، درس ناخوانده قصد كرده است. نظامی می گويد:

احمد مرسل كه خرد خاك اوست هر دو جهان بسته فتراك اوست امی گويا به زبان فصيح از الف آدم و ميم مسيح همچو الف راست به عهد وفا اول و آخر شده بر انبيا.

## آيا از قرآن استفاده می شود كه رسول اكرم می خوانده و می نوشته است؟

آقای دكتر سيد عبداللطيف مدعی است از بعضی از آيات قرآن صراحتا می توان فهميد كه آن حضرت، هم می خوانده و هم می نوشته است، از آن جمله آيه 163 از سوره آل عمران است:

(لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ).

خداوند بر مؤمنان منت نهاد آنگاه كه پيغمبری در ميان آنها برانگيخت كه آيات خدا را بر آنها تلاوت می كند و آنها را پاكيزه می گرداند و به آنها كتاب و حكمت میآموزد، و همانا آنها پيش از آن در گمراهی آشكار بودند.

ايشان می گويند:

(بنا بر تصريح قرآن، نخستين وظيفه پيغمبر آن بود كه قرآن را به پيروانش تعليم دهد و مسلم است كه حداقل شايستگی برای كسی كه بخواهد كتاب يا محتويات كتاب و دانش يك كتاب را به ديگران تعليم دهد، باز هم مطابق تصريح خود قرآن، آن است كه بتواند قلم را به كار بندد يا دست كم آنچه را با قلم نوشته شده بخواند) (38).

اين استدلال، به نظر عجيب میآيد:

اولا، آنچه مورد اتفاق مسلمين است و مشاراليه می خواهد خلاف آن را ثابت كند اين است كه رسول اكرم قبل از رسالت نه می خوانده و نه می نوشته است. حداكثر اين استدلال اين است كه ايشان در دوره رسالت می خوانده و می نوشته اند چنانكه عقيده سيد مرتضی و شعبی و جماعتی ديگر بر اين است.

پس مدعای آقای دكتر سيد عبداللطيف اثبات نمی شود.

ثانيا، از نظر دوران رسالت نيز اين استدلال ناتمام است. توضيح اينكه در برخی از تعليمات مانند تعليماتی كه به نوآموز می دهند كه خواندن و نوشتن به او بياموزند، يا در تعليم رياضيات و امثال آن، احتياج به قلم و كاغذ و رسم و تخته سياه و غيره هست و خود معلم بايد عمل كند تا دانش آموز يا دانشجو ياد بگيرد، اما تعليم حكمت و اخلاق و حلال و حرام كه كار پيغمبران است نيازی به قلم و كاغذ و رسم و تخته سياه ندارد.

مشائين از حكما را از آن جهت (مشائين) گفته اند كه معلم در حالی كه راه می رفت و قدم می زد به دانشجويان تعليم می كرد. البته برای شاگردان كه بخواهند ضبط كنند و فراموششان نشود لازم است بنويسند. لذا رسول خدا همواره توصيه می كرد كه سخنانش را ضبط كنند و بنويسند. می فرمود: (قيدوا العلم) دانش را دربند كنيد. گفتند: چگونه دربند كنيم؟ فرمود: بنويسيد (39).

می فرمود:

«نضر الله عبدا سمع مقالتی فوعاها و بلغها من لم يسمعها» (40).

خداوند خرم كند بنده ای را كه سخن مرا بشنود و ضبط كند و به آن كه نشنيده است ابلاغ نمايد.

در حديث است كه رسول خدا سه نوبت پشت سر هم فرمود: خدايا! جانشينان مرا رحمت كن. گفتند: يا رسول الله جانشينان شما كيانند؟ فرمود: كسانی كه بعد از من میآيند و گفته مرا و سنت مرا می گيرند و به مردم ديگر تعليم می كنند (41).

ايضا می فرمود:

«من حق الولد علی الوالد ان يحسن اسمه و ان يعلمه الكتابة و ان يزوجه اذا بلغ» (42).

از حقوق فرزند بر پدر اين است كه نام نيك برايش انتخاب كند، نوشتن به او بياموزاند، و وقتی كه بالغ شد همسر برايش انتخاب كند.

قرآن كريم در كمال صراحت می فرمايد:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنتُم بِدَيْنٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ وَلْيَكْتُب بَّيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ) (43).

ای اهل ايمان! هنگامی كه نسبت به يكديگر تعهداتی برای مدت معينی پيدا می كنيد آن را بنويسيد. بايد نويسنده ای به درستی و انصاف و عدالت آن را بنويسد.

## سبب پيدايش (نهضت قلم)

لهذا به دستور خدا و پيامبرش لازم شد مسلمانان به خاطر حفظ آثار دينی شان، و هم برای ادای حقوق فرزندانشان، و هم برای انتظام دنياشان به صنعت شريف نوشتن و خواندن همت بگمارند.

همين جهت سبب شد كه (نهضت قلم) به وجود آيد، آنچنان نهضتی كه همان مردمی كه افراد باسوادشان انگشت شمار بودند، آنچنان رو به علم و دانش و خواندن و نوشتن آوردند كه گروهی از آنها در مدينه چند زبان را آموختند و توانستند پيام اسلام را با زبانهای گوناگون به سراسر جهان ابلاغ نمايند.

در تواريخ می خوانيم كه اسرای بدر را پيغمبر با گرفتن فديه آزاد كرد. برخی از آنها كه فقير بودند بدون فديه آزاد شدند و برخی كه تعليم خط می دانستند با آنها قرارداد كرد كه هر كدامشان ده نفر از كودكان مدينه را خط نوشتن بياموزانند و آنگاه آزاد شوند (44).

آری، پيغمبر تا اين حد اصرار داشت كه اين صنعت رايج شود و مسلمانان به دانش و آموختن رو آورند، ولی هيچ يك از اينها ايجاب نمی كند كه شخص رسول اكرم نيازی داشته باشد كه برای تعليم وتبليغ مردم از خواندن ونوشتن استفاده كند.

معظم له می گويد:

(خداوند در اول سوره، از قلم و نوشتن ياد كرده. آيا اين آيات صريح و روشن دليل نيست كه پيغمبر اسلام خواندن و نوشتن می دانسته و با كتاب و قلم سر و كار داشته؟... چگونه ممكن است پيغمبر اكرم مردم را به علم و سواد و نوشتن تشويق كند و خودش به خواندن و نوشتن اعتنايی نداشته باشد، در صورتی كه هميشه در كارها پيشقدم بوده است) (45).

اين استدلال نيز عجيب است.

البته اين آيات دليل بر اين است كه خداوند كه اين آيات را بر بنده ای برای هدايت بندگانش نازل كرده و هم پيغمبر كه اين آيات بر قلب مقدسش فرود آمده، ارزش خواندن و نوشتن را برای بشر می دانسته اند، اما اين آيات نه دليل بر اين است كه خداوند با خواندن و نوشتن و قلم و كاغذ سر و كار دارد و نه پيغمبر.

می گويد: (پيغمبر اكرم در همه دستورها كه می داده پيشقدم بوده، چگونه اين دستور را داده و خود عمل نكرده است؟) درست مثل اين است كه بگوييم پزشك كه نسخه ای به بيمار می دهد اول بايد خودش آن نسخه را به كار بندد.

بديهی است اگر پزشك بيمار گردد و همان نيازی كه بيماران به دوا پيدا می كنند پيدا كند، خودش قبل از ديگران نسخه خود را به كار می بندد، اما اگر بيمار نشد و نياز پيدا نكرد چطور؟

بايد ببينيم پيغمبر اكرم همان نيازی كه ديگران به خواندن و نوشتن دارند - كه سبب می شود دارا بودن اين صنعت برای آنها كمال، و فاقد بودن آن نقص باشد - داشت و دستور خويش را به كار نبست، و يا پيغمبر وضع خاصی دارد كه چنين نيازی ندارد. پيغمبر در عبادت، فداكاری، تقوا، راستی، درستی، حسن خلق، دموكراسی، تواضع و ساير اخلاق و آداب حسنه پيشقدم بود، زيرا همه آنها برای او كمال بود و نداشتن آنها نقص بود، اما موضوع به اصطلاح سواد داشتن از اين قبيل نيست.

ارزش فوق العاده سواد داشتن برای افراد بشر از آن جهت است كه وسيله استفاده كردن افراد بشر از معلومات يكديگر است. خطوط، علامات و رموزی است كه افراد بشر برای تفهيم افكار و مقاصد يكديگر قرارداد كرده اند.

آشنايی با خطوط وسيله ای است برای انتقال معلومات از فردی به فرد ديگر و از قومی به قوم ديگر و از نسلی به نسل ديگر. بشر به اين وسيله معلومات خود را از فنا و نيستی و فراموشی حفظ می كند. سواد داشتن از اين نظر نظير زبان دانستن است. انسان به هر اندازه زبانهای بيشتری بداند وسيله بيشتری برای كسب معلومات بشرهای ديگر در اختيار دارد.

هيچيك از زبان دانستن و سواد داشتن، (علم) به معنی واقعی نيست، اما مفتاح و كليد علم هست. علم اين است كه انسان به يك حقيقت و يك قانون كه در متن هستی واقعيت دارد آگاه گردد. علوم طبيعی، منطق، رياضيات علم است، زيرا بشر در اين علوم يك رابطه واقعی و تكوينی و علی و معلولی را ميان اشياء خارجی يا ذهنی كشف می كند، اما دانستن لغت، قواعد زبان و امثال اينها علم نيست، زيرا ما را به يك رابطه واقعی ميان اشياء آگاه نمی كند، بلكه بر يك سلسله امور قراردادی و اعتباری كه از حد فرض و قرارداد تجاوز نمی كند آگاه می سازد. دانستن اين امور مفتاح و كليد علم است نه خود علم.

آری، در زمينه همين امور قراردادی يك جريانات واقعی پيش میآيد از قبيل تطورات لغتها و تركيبات كه نماينده تكامل افكار است و طبق يك قانون طبيعی صورت می گيرد، و البته اطلاع بر آن قوانين طبيعی جزء فلسفه و علم است، پس ارزش سواد داشتن، از نظر اين است كه انسان كليد دانش ديگران را در دست می گيرد.

## آيا پيغمبر بايد از دانش افراد بشر استفاده كند؟

اكنون ببينيم آيا راه كسب دانش منحصر به اين است كه انسان كليد دانش ديگران را در دست داشته باشد و از دانش آنها استفاده كند؟ آيا پيغمبر بايد از دانش افراد بشر استفاده كند؟ اگر اينچنين است پس نبوغ و ابتكار كجا رفت؟ اشراق و الهام كجا رفت؟ دانش مستقيم از طبيعت كجا رفت؟

از قضا پست ترين انواع دانش آموزی همان است كه از نوشته ها و گفته های ديگران به دست آيد، چه، گذشته از آنكه شخصيت خود دانشآموز در آن دخالت ندارد، در نوشته های بشری اوهام و حقايق به هم آميخته است.

دكارت حكيم معروف فرانسوی پس از آنكه يك سلسله مقالات منتشر كرد، صيت شهرتش همه جا پيچيد و سخنان تازه اش مورد تحسين و اعجاب همگان قرار گرفت. يكی از كسانی كه مقالات وی را خوانده بود و بدانها اعجاب داشت و مانند دكتر سيد عبداللطيف فكر می كرد، خيال كرد كه دكارت بر گنجينه ای از نسخه ها و كتابها دست يافته و معلومات خويش را از آنجا به دست آورده است. به ملاقات وی رفت و از وی تقاضا كرد كتابخانه اش را به او ارائه دهد.

دكارت او را به محوطه ای كه در آنجا جسد گوساله ای را تشريح كرده بود راهنمايی كرد و آن گوساله را به او نشان داد و گفت اين است كتابخانه من! من معلومات خود را از اين كتابها به دست میآورم.

مرحوم سيد جمال الدين اسدآبادی می گفته است:

(عجب است كه بعضی افراد عمری را پای چراغ به خواندن كتابها و نوشته های انسانهايی مانند خود صرف می كنند، اما يك شب خود همان چراغ را مطالعه نمی كنند. اگر يك شب كتاب را ببندند و چراغ را مطالعه كنند، معلومات بيشتر و وسيعتری پيدا می كنند).

هيچ كس عالم به دنيا نمیآيد. همه مردم اول جاهل و بعد كم و بيش عالم می گردند. و به تعبير صحيح تر، هر كسی جز خدا در ذات خود جاهل است و به موجب نيروها و علل و اسباب ديگری عالم می شود. پس هر كسی نيازمند به معلم، يعنی نيازمند يك قوه و نيرويی است كه الهام بخش او باشد.

خداوند درباره رسول اكرم می فرمايد:

«ا لم يجدك يتيما فاوی و وجدك ضالا فهدی و وجدك عائلا فاغنی» (46).

آيا تو يتيمی نبودی كه خدا به تو پناه داد؟ گمراه و بی خبر نبودی كه خدا تو را راهنمايی كرد و با خبرت ساخت؟ تهيدست نبودی كه خداوند تو را بی نياز ساخت؟

اما سخن در معلم است كه لزوما چی و كی بايد باشد؟ آيا انسان حتما بايد از بشر ديگر علم بياموزد، پس حتما لازم است كليد دانش بشرهای ديگر را كه نامش (سواد داشتن) است در اختيار داشته باشد؟

آيا انسان را آن پايه نيست كه مبتكر باشد؟ آيا انسان نمی تواند بی نياز از انسانهای ديگر، كتاب طبيعت و خلقت را مطالعه كند؟ آيا انسان را آن مقام و درجه نيست كه با غيب و ملكوت اتصال پيدا كند و خداوند مستقيما معلم و هادی او باشد؟ قرآن كريم درباره پيغمبر می فرمايد:

(وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ \* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ \* عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ) (47).

او از هوای نفس سخن نمی گويد، آنچه می گويد جز وحی كه به او می رسد نيست. آن كه دارای نيروهای زيادی است او را تعليم داده است.

## رسول اكرم از زبان علی عليه‌السلام

علی عليه‌السلام درباره رسول اكرم می فرمايد:

«و لقد قرن الله به منذ كان فطيما اعظم ملك من ملائكته يسلك به طريق المكارم و محاسن أخلاق العالم» (48).

از آن زمان كه كودك بود و تازه از شير گرفته شده بود، خداوند بزرگترين فرشته خويش را مأمور و مراقب او قرار داده، آن فرشته او را در راه های مكرمت می برد و به نيكوترين اخلاق جهان سوق می داد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن طرف كه عشق می افزود درد  |  | بوحنيفه و شافعی درسی نكرد  |
| عاشقان را شد مرد حندوست  |  | دوست دفترودرس وسبقشان رویاوست  |
| خامش اند و نعره تكرارشان  |  | می رود تا عرش و تخت يارشان  |
| درسشان آشوب و چرخ و زلزله  |  | نی زيادات است و باب سلسله (49)  |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سلسله اين قوم جعد مشكبار  |  | مسأله دور است لیکن دور يار  |
| هر كه در خلوت به بينش يافت راه  |  | او ز دانشها نجويد دستگاه (50)  |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عارف از پرتو می راز معانی دانست  |  | گوهر هر كس از اين لعل توانی دانست  |
| شرح مجموعه گل مرغ سحرداند و بس  |  | كه نه هر كو ورقی خواند معانی دانست  |
| ای كه از دفتر عقل آيت عشق آموزی  |  | ترسم اين نكته به تحقيق نتانی دانست  |

## سخنان ابن خلدون در مقدمه معروف خود

ابن خلدون در مقدمه معروف خويش فصل (فی ان الخط والكتابة من عداد الصنائع الانسانية) بحثی می كند در اطراف اينكه خط از آن نظر كمال است كه زندگی بشر اجتماعی است و افراد به كسب معلومات يكديگر نيازمندند. بعد سير تكاملی خط را در تمدنها ذكر می كند، آنگاه به پيدايش خط در محيط حجاز اشاره می كند و سپس می گويد:

(در صدر اسلام، خط از جنبه فنی مراحل ابتدايی را طی می كرد و خطوط صحابه از لحاظ رسم الخط، خالی از نقص نبوده است، ولی بعدها تابعين و اخلاف آنها همان رسم الخط را به عنوان تيمن و تبرك در كتابت قرآن حفظ كردند و از آن تجاوز نكردند با اينكه بعضی از آن رسم الخطها خلاف قاعده بود، لهذا بعضی كلمات قرآن با رسم الخط خاصی باقی ماند).

آنگاه می گويد:

(كمالات فنی و عملی از قبيل رسم الخط را كه بستگی دارد به اسباب و وسائل زندگی و جنبه نسبی دارد، با كمالات مطلق كه فقدان آنها نقص در انسانيت انسان است و نقص واقعی است نبايد اشتباه كرد).

ابن خلدون آنگاه موضوع امی بودن رسول خدا را طرح می كند و خلاصه سخنش اين است:

(پيغمبر امی بود. امی بودن برای او كمال بود، زيرا او علم خويش را از بالا فرا گرفته بود. اما امی بودن برای ما نقص است، زيرا مساوی است با جاهل بودن ما) (51).

آيه ديگری كه از طرف مشاراليه به آن استناد شده آيه 2 و 3 از سوره (لم يكن) است. می گويد:

(بسيار شگفت انگيز است كه مترجمان و مفسران قرآن به اين آيه كه توصيف حضرت محمد صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم می باشد توجه نكرده اند كه در آن گفته شده: (رَسُولٌ مِّنَ اللَّهِ يَتْلُو صُحُفًا مُّطَهَّرَةً) (52) يعنی محمد پيغمبر خدا كه صحيفه های مقدس و مطهر را قرائت می كند.

بايد توجه كرد كه در اين آيات گفته نشده است كه پيغمبر صحيفه های مقدس را از خاطر خود نقل می كند، بلكه تصريح شده است كه اين صحيفه ها را قرائت می كند و از رو می خواند).

پاسخ اين استدلال آنگاه روشن می شود كه مفهوم دو كلمه از كلمات آيه فوق الذكر روشن شود: كلمه (صحيفه) و كلمه (يتلوا).

(صحيفه) به معنی ورق (برگ) است و (صحف) جمع صحيفه است. معنی آيه با جمله بعد كه می فرمايد: (فيها كتب قيمة) اين است: (پيغمبر برگهای پاك و منزهی را كه در آنها نوشته هايی راست و پايدار هست برای مردم می خواند).

مقصود از اين برگها همان چيزها بود كه آيات قرآن مجيد را بر روی آنها می نوشته اند. پس مقصود اين است كه پيغمبر قرآن را بر مردم می خواند.

از آيات قرآن به هيچ وجه استفاده نمی شود كه رسول خدا می خوانده و يا می نوشته است

كلمه (يتلوا) از ماده تلاوت است. به هيچ مدركی بر نخورده ايم كه تلاوت به معنی خواندن از رو باشد. آنچه مجموعا از كلمات اهل لغت و از موارد استعمال كلمه (قرائت) و كلمه (تلاوت) فهميده می شود اين است كه هر سخن گفتن، قرائت يا تلاوت نيست.

قرائت و تلاوت در موردی است كه سخنی كه خوانده می شود مربوط به يك متن باشد، خواه آنكه آن متن از رو خوانده شود يا از بر، مثلا خواندن قرآن، قرائت و تلاوت است، خواه از روی مصحف خوانده شود و يا از حفظ، با يك تفاوت ميان خود اين دو كلمه: تلاوت اختصاص دارد به خواندن متنی كه مقدس باشد، ولی قرائت اعم است از قرائت آيات مقدس و چيز ديگر.

مثلا صحيح است گفته شود (گلستان سعدی را قرائت كردم)، اما صحيح نيست گفته شود (گلستان سعدی را تلاوت كردم).

و در هر حال، اينكه آن متن از بر خوانده شود يا از رو، نه در مفهوم قرائت دخالت دارد و نه در مفهوم تلاوت. علي هذا آيه فوق الذكر جز اين نمی گويد كه پيغمبر آيات قرآن را كه بر صفحاتی نوشته شده است برای مردم تلاوت می كند.

اساسا چه احتياجی هست كه پيغمبر هنگام تلاوت آيات قرآن، از رو بخواند؟ قرآن را صدها نفر از مسلمانان حفظ بودند، آيا خود پيغمبر از حفظ نبود و نيازمند بود از رو بخواند؟ خداوند حفظ او را خصوصا تضمين كرده بود (سنقرئك فلا تنسی) (53).

مجموعا معلوم شد كه از آيات قرآن به هيچ وجه استفاده نمی شود كه رسول خدا می خوانده و يا می نوشته است، عكس آن استفاده می شود، و فرضا استفاده شود كه آن حضرت می خوانده و می نوشته است، تازه مربوط به دوره رسالت است و حال آنكه مدعای مشاراليه اين است كه رسول خدا قبل از رسالت می خوانده و می نوشته است.

## تواريخ و احاديث

آقای دكتر سيد عبداللطيف مدعی است كه از تواريخ و احاديث نيز می توان استفاده كرد كه رسول خدا، هم می خوانده و هم می نوشته است. به دو جريان استناد می كند:

1. می گويد:

(بخاری ضمن اخبار و احاديثی كه در كتاب (العلم) ثبت كرده نقل می كند كه يك بار پيغمبر نامه ای محرمانه به دامادش علی داد و مخصوصا به او گفت باز نكند و نام گيرنده را به خوبی به خاطر بسپارد و نامه را به او برساند. وقتی كه پيغمبر نامه ای چنان محرمانه می فرستاد كه حتی علی داماد و شخص مورد اعتماد پيغمبر هم نمی بايست آن را بخواند و از آن مطلع شود، آيا چه كسی جز خود پيغمبر ممكن است چنين نامه ای نوشته باشد؟)

متأسفانه روايتی كه در صحيح بخاری هست (54) هيچ ذكر نمی كند كه حامل نامه علی عليه‌السلام بوده است، در صورتی كه مشاراليه می خواهد از اينكه پيغمبر مضمون نامه را حتی از علی پنهان داشته است استفاده كند كه خود پيغمبر نامه را نوشته است.

در صحيح بخاری باب (العلم) می گويد پيغمبر جمعی را فرستاد و به امير آنها نامه ای داد و گفت پيش از آنكه به فلان نقطه برسی نامه را باز نكن.

هيچ نمی گويد كه امير آنها علی بود. و از مضمون روايت معلوم است كه كسی كه بايد نامه را باز كند خود حامل نامه بوده است نه شخص سومی كه آقای دكتر سيد عبداللطيف پنداشته است.

آنچه بخاری در اينجا آورده مربوط است به داستان (بطن نخله) كه در كتب سير و تواريخ مضبوط است.

سيره ابن هشام (55) تحت عنوان (سرية عبدالله بن جحش) و همچنين بحار الانوار (56) عين روايت را نقل می كند كه حامل نامه، عبدالله بن جحش بوده است. می گويند پيغمبر به او فرمود پس از دو روز قطع مسافت، آن را باز كن و به آنچه نوشته شده است عمل كن. عبدالله بن جحش بعد از دو روز قطع مسافت نامه را باز كرد و فرمان رسول خدا را اجرا كرد.

مغازی واقدی تصريح می كند كه نويسنده نامه ابی بن كعب بوده است نه خود پيغمبر اكرم. می گويد:

(عبدالله بن جحش گفت يك شب بعد از نماز عشاء، پيغمبر به من فرمود صبح زود آماده و مسلح بيا كه مأموريتی داری. پس از نماز صبح كه جمعيت در مسجد با پيغمبر خواندند، من قبل از پيغمبر آماده و مسلح در خانه اش ايستاده بودم. عده ديگری نيز مانند من آمده بودند. پيغمبر ابی بن كعب را احضار كرد و دستور داد نامه ای بنويسد.

پيغمبر آن نامه سربسته را به من داد و گفت تو را امير اين جمع قرار دادم و پس از دو شب كه از فلان راه می روی نامه مرا بگشا و هر چه در آنجا هست عمل كن. من پس از دو روز طی مسافت، نامه را باز كردم و ديدم فرمان داده است به (بطن نخله) (نقطه ای است ميان مكه و طائف) برای كسب اطلاعات لازم از كاروان قريش بروم.

ضمنا توصيه كرده كه هيچكدام از ياران خويش را مجبور به همراهی نكن، هر كه خواست، با تو بيايد و هر كه نخواست، برگردد. البته مأموريت خطرناكی بود. به ياران خود گفتم هر كه آماده شهادت است با من بيايد، هر كس آماده نيست مختار است كه برگردد. همه يك كلام گفتند: «نحن سامعون و مطيعون لله و رسوله و لك»)... (57).

پس آنچه آقای دكتر سيد عبداللطيف به آن استناد كرده به كلی بی اساس است.

2. جريان دومی كه در مورد استناد مشاراليه واقع شده جريان حديبيه است. ايشان می گويند:

(به طوری كه بخاری و ابن هشام نقل كرده اند... پيغمبر عهدنامه را گرفت و با دست خود نوشت).

اولا بخاری در يك روايت چنين نوشته و در روايت ديگر مخالف آن را نوشته است. علمای اهل تسنن تقريبا اجماع كرده اند كه هر چند ظاهر عبارت بخاری موهم اين است كه خود رسول اكرم نوشته است ولی منظور راوی اين نبوده است.

سيره حلبی پس از آنكه طبق معمول جريان را نقل می كند و حتی می نويسد: (پيغمبر اكرم برای محو كلمه رسول الله از علی كمك گرفت)، روايت بخاری را نقل می كند و می گويد برخی مدعی شده اند كه اين يك معجزه بود كه از آن حضرت ظهور كرد. ولی بعد می گويد:

(بعضی گفته اند اين روايت را به اين شكل اهل علم معتبر نمی دانند. مقصود اين است كه پيغمبر امر كرد به كتابت نه اينكه خود نوشت).

می گويد:

(ابوالوليد باجی مالكی اندلسی كه خواست ظاهر عبارت بخاری را بگيرد، مورد انكار شديد علمای اندلس واقع شد) (58).

و اما سيره ابن هشام اصلا چنين چيزی ندارد و معلوم نيست چرا آقای دكتر سيد عبداللطيف چنين نسبتی به ابن هشام می دهد.

ما قبلا گفتيم كه از جنبه تاريخی، آنچه از اكثر نقلها استفاده می شود اين است كه هر چه نوشته شد به وسيله علی عليه‌السلام بود، تنها از عبارت طبری و ابن اثير بر میآيد كه پيغمبر با اينكه نوشتن نمی دانست، برداشت و خودش نوشت.

تازه حداكثر اين است كه پيغمبر در دوران رسالت، يك نوبت يا بيشتر نوشته است و حال آنكه محل بحث، دوران قبل از رسالت است.

## اتهام مخالفان

در آغاز اين مقاله گفتيم مخالفان پيغمبر و اسلام در آن تاريخ، آن حضرت را به اخذ مطلب از افواه ديگران متهم كردند (در آياتی از قرآن اين اتهام منعكس است)، ولی به اين جهت متهم نكردند كه چون باسواد است و خواندن و نوشتن می داند، شايد كتابهايی نزد خود دارد و مطالبی كه میآورد از آن كتابها استفاده كرده است.

ممكن است كسی بگويد رسول خدا را به اين جهت نيز متهم كرده اند و اين اتهام نيز در قرآن منعكس است. در سوره فرقان آيه 5 می فرمايد:

(وَقَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمْلَىٰ عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا.)

گفتند: اينها كه اين می گويد افسانه های پيشينيان است كه آنها را نوشته پس هر صبح و شام بر او املاء و القاء می شود.

جواب اين است كه گذشته از اينكه اتهامات دشمنان پيغمبر آنچنان تعصب آميز و ناشی از عقده و احساسات بود كه به تعبير قرآن جز (ظلم و زور) نامی بر آن نتوان نهاد، اين آيه صراحت ندارد كه آنها مدعی بوده اند پيغمبر خودش می نوشته است. كلمه (اكتتاب)، هم به معنی نوشتن آمده است و هم به معنی (استكتاب) كه عبارت است از اينكه شخصی از ديگری بخواهد كه برای او بنويسد.

ذيل آيه قرينه است كه مقصود معنی دوم است، زيرا مضمون آيه اين است:(آنها گفتند افسانه های پيشينيان را نوشته (يا ديگران برايش نوشته اند) پس هر بامداد و پسين بر او قرائت می شود.

«(اكتتاب) را به صورت ماضی و (املاء) را به صورت جاری و مستمر ذكر كرده است، يعنی چيزهايی كه قبلا آنها را نويسانيده است، ديگران كه سواد خواندن دارند هر صبح و شام میآيند و بر او می خوانند و او از آنها ياد می گيرد و حفظ می كند. اگر خود پيغمبر خواندن می دانست لزومی نداشت بگويند ديگران هر صبح و شام بر او املاء كنند، كافی بود بگويند خودش مراجعه می كند و به ذهن می سپارد.»

پس حتی كافران زورگو و تهمت ساز زمان پيغمبر نيز كه همه گونه تهمت به او می زدند: ديوانه اش می خواندند، ساحر و جادوگرش می ناميدند، كذابش لقب دادند، به تعلم شفاهی از افواه ديگران متهمش كردند نتوانستند ادعا كنند چون خواندن و نوشتن می داند محتويات كتابهای ديگر را به نام خودش برای ما می خواند.

## نتيجه

از مجموع آنچه گذشت معلوم شد كه رسول اكرم به حكم تاريخ قطعی و به شهادت قرآن و به حكم قرائن فراوانی كه از تاريخ اسلام استنباط می شود، لوح ضميرش از تعلم از بشر پاك بوده است. او انسانی است كه جز مكتب تعليم الهی مكتبی نديده و جز از حق دانشی نياموخته است. او گلی است كه جز دست باغبان ازل دست ديگری در پرورشش دخالت نداشته است.

او با آنكه با قلم و كاغذ و مركب و خواندن و نوشتن آشنا نبود، در كتاب مقدس خويش به قلم و آثار قلم به عنوان يك امر مقدس سوگند ياد كرد (59) و در اولين پيام آسمانی خود فرمان خواندن داد

علم و دانش و صنعت به كار بردن قلم را، پس از نعمت آفرينش، بزرگترين نعمت ارزانی شده به بشر معرفی كرد (60). آن كس كه خود قلم به دست نگرفته بود بلافاصله پس از ورود به مدينه و ايجاد امكانات ساده، (نهضت قلم) ايجاد كرد و با آنكه خود معلمی از بشر نديده بود و دارالعلم و دانشگاهی طی نكرده بود، خود معلم بشر و پديد آورنده دارالعلمها و دانشگاهها شد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ستاره ای بدرخشيد و ماه مجلس شد  |  | دل رميده ما را انيس و مونس شد  |
| نگارمن كه به مكتب نرفت وخط ننوشت  |  | به غمزه مسأله آموز صد مدرس شد  |
| كرشمه تو شرابی به عاشقان پيمود  |  | كه علم بی خبر افتاد وعقل بی حس شد  |

حضرت رضا عليه‌السلام در مناظره خويش با ارباب اديان خطاب به رأس الجالوت فرمود:

(از جمله دلائل صدق اين پيامبر اين است كه شخصی بود يتيم، تهيدست، چوپان، مزدكار، هيچ كتابی نخوانده و نزد هيچ استادی نرفته بود. كتابی آورد كه در آن حكايت پيامبران و خبر گذشتگان و آيندگان هست) (61).

آن چيزی كه بيش از پيش عظمت و رفعت و آسمانی بودن قرآن كريم را مدلل می سازد اين است كه اين كتاب عظيم آسمانی با اينهمه معارف در باب مبدأ، معاد، انسان، اخلاق، قانون، قصص، عبرتها، مواعظ، و با اينهمه لطف و زيبايی و فصاحت، بر زبان كسی جاری شده كه خود امی بوده است.

نه تنها هيچ مدرسه و دانشگاه و دارالعلمی را در همه عمر نديده است و با هيچ دانشمندی از دانشمندان جهان روبرو نشده است، حتی يك كتاب ساده از كتابهای عصر خود را نخوانده است.

آيت و معجزه ای كه خداوند بر آخرين پيامبرش فرستاد از نوع كتاب و نوشته است، از نوع سخن است، از نوع فكر و احساس است، با عقل و با فكر و با دل و ضمير سر و كار دارد. اين كتاب قرنهاست كه قدرت خارق العاده معنوی خود را نشان داده و نشان می دهد، روزگار نمی تواند آن را كهنه كند، ميليونها ميليون دل را به سوی خود كشيده و می كشد، نيروی حياتی در آن موج می زند، چه عقلهای مفكری را به انديشه و تدبر وا داشته و چه دلهايی را لبريز از ايمان و ذوق و شوق معنوی كرده و چه مرغان سحر و شب زنده دارانی را غذای روحی شده و چه اشكها را از عشق به خدا و خوف از خدا در نيمه های شب بر گونه ها جاری ساخته است و چه ملتهای اسير و به زنجير كشيده را از چنگال ظلم و استبداد نجات داده است.

## نقش قرآن

چونكه بر عالم نشست نقشه های پاپ و كاهن را شكست فاش گويم آنچه در دل مضمر است اين كتابی نيست چيز ديگر است چونكه در جان رفت جان ديگر شود جان چو ديگر شد جهان ديگر شود همچو حق پيدا و پنهان است اين زنده و پاينده و گوياست اين

آری، عنايت ازلی برای اينكه آيت بودن اين كتاب و وحی بودنش بيشتر روشن شود آن را بر بنده ای از بندگانش فرود آورد كه يتيم، فقير، چوپان، صحرا گرد و درس ناخوانده و مكتب ناديده بود.

«ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء و الله ذوالفضل العظيم.»

پايان

## پي نوشت ها:

1. ترجمه فارسی ج 11 / ص 14.

2. چاپ سوم، ص 17 و 18.

3. چاپ اول، ص 45.

4. چاپ چهارم، ص 20.

5. پروفسور ماسينيون، اسلام شناس و خاورشناس معروف، در كتاب سلمان پاك، در اصل وجود چنين شخصی، تا چه رسد به برخورد پيغمبر با او، تشكيك می كند و او را شخصيت افسانه ای تلقی می نمايد، می گويد: (بحيرا سرجيوس و تميم داری و ديگران كه رواه در پيرامون پيغمبر جمع كرده اند اشباحی مشكوك و نايافتنی اند).

6. الفهرست (چاپ مطبعة الاستقامة قاهره)، ص 13.

7. مقدمه ابن خلدون (چاپ ابراهيم حلمی)، ص 492.

8. در فتوح البلدان (مطبوع در مطبعة السعادة مصر در سال 1959) اين كلمه را (رقنه النملة) ضبط كرده كه البته اشتباه نسخه است و صحيح آن همان طور كه در النهاية ابن اثير ماده (نمل) ضبط شده است

(رقية النملة) است.

(رقية) جمله هايی بوده ورد مانند كه می خوانده اند و آن را برای دفع بلا يا بيماری مفيد می دانسته اند. ابن اثير در ماده (رقی) می گويد بعضی از اخبار منقول از پيغمبر اكرم (رقی) را منع و بعضی تجويز كرده است، و خود مدعی می شود كه احاديث منع، ناظر است به تعويذ به غير نام خدا و به اينكه انسان توكلش را از خدا بر گيرد و به اين تعويذها اعتماد كند، و احاديث تجويز ناظر به اين است كه كسی متوسل به اسماء الهی شود و از خداوند اثر بخواهد.

ابن اثير در ماده (نمل) می گويد:

آنچه به نام (رقية النملة) معروف است، در واقع از نوع (رقی) نبوده است، جمله هايی بوده معروف و همه می دانستند نفع و ضرری نمی رساند. رسول خدا به صورت شوخی و ضمنا نوعی كنايه به همسرش حفصه آن سخن را به شفاء فرمود.

جمله ها اين بوده است: (العروس تحتفل، و تختضب، و تكتحل، و كل شیء تفتعل غير أن لا تعصی الرجل) يعنی عروس در ميان جمع می نشستند، رنگ می بندد، سرمه می كشد، عروس همه كار می كند جز اينكه شوهرش را نافرمانی نمی كند. اين جمله ها را (رقية النملة) می ناميدند و ظاهرا در اين نامگذاری نيز نوعی شوخی و طنز به كار رفته است.

ابن اثير می گويد:

رسول اكرم از روی شوخی و طنز به شفاء فرمود همان طوری كه نوشتن را به حفصه ياد دادی خوب بود (رقية النملة) را نيز ياد می دادی. اشاره به اينكه اين خانم فرمان مرا اطاعت نكرد و رازی كه به او گفته بودم (در تاريخ معروف است و آيه اول سوره تحريم ناظر به آن است) را افشا نمود.

9. بحار (چاپ جديد)، ج 16 ص 134.

10. همان مأخذ، ص 132.

11. همان مأخذ، ص 133.

12. سيره زينی دحلان، در حاشيه سيره حلبيه، ج 2 ص24.

13. بحار (چاپ جديد) ج 16 ص135. ايضا مجمع البيان ذيل آيه 48 از سوره عنكبوت.

14. بحار (چاپ جديد) ج 16 ص135.

15. ج 2 ص10 - 38.

16. تاريخ يعقوبی، ج 2 ص69.

17. در جامع ترمذی از زيد بن ثابت نقل می كند: (پيغمبر اكرم مرا فرمان داد كه زبان سريانی را ياد بگيرم). و هم جامع ترمذی از زيد بن ثابت نقل می كند: (رسول خدا به من فرمود لغت يهود را ياد بگير و گفت به خدا قسم كه نمی توانم در نامه های خود به يهود اعتماد كنم. من در حدود نصف يك ماه ياد گرفتم. بعد از آن هر وقت می خواست به يهود نامه بنويسد من می نوشتم و هر گاه نامه ای از يهود برايش می رسيد من برايش می خواندم). در فتوح البلدان بلاذری می گويد: (زيد بن ثابت گفت رسول خدا مرا فرمان داد كه كتاب يهود را (به زبان سريانی) ياد بگيرم، و به من فرمود كه من از يهود بر كتاب خود نگرانم، نيمی (از ماه يا سال) نگذشت كه فرا گرفتم. از آن پس من نامه های او را به يهود می نوشتم و نامه هايی كه يهود به پيغمبر می نوشتند من برايش قرائت می كردم).

18. التنبيه والاشراف، ص 245 و 246.

19. الفهرست (چاپ مطبعة الاستقامة قاهره)، ص 67.

20. ج3 ص 242.

21. صحيح مسلم، ج5 ص 174.

22. يس: 69.

23. بقره: 278.

24. اسراء: 32.

25. اسد الغابة، ج1 ص. 216

26. مجله روشنفكر شماره هشتم مهرماه و شماره پانزدهم مهرماه 1344 و نشريه كانون سر دفتران شماره آبان ماه، 1344 نقل از نشريه آموزش و پرورش شماره شهريور 1344.

27. عنكبوت: 48.

28. نمل: 29.

29. نور: 33.

30. انعام: 59.

31. مفردات راغب، ذيل كلمه (ام) و مجمع البيان، ذيل آيه 78 بقره.

32. مجمع البيان، ذيل آيه 78 بقره.

33. مجمع البيان، ذيل آيه 75 آل عمران و آيه 156 اعراف، و تفسير امام فخر رازی، ذيل آيه 75 از سوره اعراف.

34. مجله آستان قدس، شماره 2.

35. همان مأخذ.

36. در يكی از رواياتی كه وارد شده كلمه (امی) منسوب به ام القری يعنی مكه است تأييد شده كه اين كلمه وصف عام است نه اسم خاص، زيرا می گويد: (و انما سمی الامی لانه كان من اهل مكة و مكة من امهات القری) يعنی پيغمبر از آن جهت امی خوانده شده است كه از اهل مكه است و مكه يكی از ام القری هاست.

37. نشريه كانون سر دفتران، شماره آبان ماه 1344، نقل از نشريه آموزش و پرورش شماره شهريور 1344.

38. نشريه كانون سر دفتران، نقل از نشريه آموزش و پرورش.

39. بحار (چاپ جديد)، ج 2 /ص 151.

40. كافی، ج 1 /ص 403.

41. بحارالانوار (چاپ جديد)، ج 2 /ص 144.

42. وسائل الشيعه، ج 3 /ص 134.

43. بقره: 282.

44. تاريخ الخميس ديار بكری، ج 1/ص395 والسيره الحلبية، ج 2/ص 204.

45. مجله روشنفكر.

46. ضحی: 8.

47. نجم: 3 - 5.

48. نهج البلاغه، خطبه 190.

49. (زيادات) و (باب) و (سلسله) نام سه كتاب معروف آن عصر است.

50. مثنوی، دفتر سوم.

51. مقدمه ابن خلدون (چاپ ابراهيم حلمی)، ص 494 و 495.

52. بينة: 2.

53. اعلی: 6.

54. ج 1/ص 25.

55. ج 1/ص 601.

56. ج 6، باب 38 (چاپ قديم سربی تهران)، ص 575.

57. مغازی واقدی، ج 1/ص 13 و 14.

58. السيره الحلبية، ج 3/ص 24.

59. (ن و القلم و ما يسطرون) (قلم: 1).

60. (اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ \* خَلَقَ الْإِنسَانَ مِنْ عَلَقٍ \* اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ \* الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ \* عَلَّمَ الْإِنسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ) (علق: 1 - 5).

61. عيون اخبار الرضا (چاپ سنگی)، ص 94.

فهرست مطالب

[مقدمه 3](#_Toc489179797)

[رسول درس ناخوانده 4](#_Toc489179798)

[اعترافات ديگران 5](#_Toc489179799)

[ويل دورانت 5](#_Toc489179800)

[جان ديون پورت 5](#_Toc489179801)

[كونستان ورژيل گيورگيو 6](#_Toc489179802)

[گوستاو لوبون 6](#_Toc489179803)

[پيدايش خط در حجاز 9](#_Toc489179804)

[دوره رسالت و مخصوصا دوره مدينه 12](#_Toc489179805)

[دبيران پيغمبر 14](#_Toc489179806)

[نام دبيران رسول خدا در كتب تاريخ 15](#_Toc489179807)

[وظائف خاص هر يك از دبيران 16](#_Toc489179808)

[رسول خدا خودش در جواب متقاضيان يك سطر ننوشته است 18](#_Toc489179809)

[جريان حديبيه 20](#_Toc489179810)

[ادعای عجيب 25](#_Toc489179811)

[آيا منشأ اعتقاد به درس ناخواندگی پيغمبر تفسير كلمه (امی) بوده است؟ 27](#_Toc489179812)

[مفهوم كلمه امی 31](#_Toc489179813)

[الف. درس ناخوانده و نا آشنا به خط 31](#_Toc489179814)

[ب. اهل ام القری 31](#_Toc489179815)

[ج. مشركين عرب 33](#_Toc489179816)

[نقل سخنان دكتر سيد عبداللطيف در مفهوم كلمه امی 35](#_Toc489179817)

[نقد سخنان مشار اليه 37](#_Toc489179818)

[آيا از قرآن استفاده می شود كه رسول اكرم می خوانده و می نوشته است؟ 40](#_Toc489179819)

[سبب پيدايش (نهضت قلم) 43](#_Toc489179820)

[آيا پيغمبر بايد از دانش افراد بشر استفاده كند؟ 46](#_Toc489179821)

[رسول اكرم از زبان علی عليه‌السلام 48](#_Toc489179822)

[سخنان ابن خلدون در مقدمه معروف خود 49](#_Toc489179823)

[تواريخ و احاديث 52](#_Toc489179824)

[اتهام مخالفان 55](#_Toc489179825)

[نتيجه 57](#_Toc489179826)

[نقش قرآن 59](#_Toc489179827)

[پي نوشت ها: 60](#_Toc489179828)